

طائرُ كَلِمَةٍ

(ترجمہ رسالہ صد کلمہ)

الاستاذ حسن حسن زاده الاملي

ترجمہ: اسماعيل الترابي



انتشارات هجرت

جامع الترابي



مركز تقيتكم كويت برعاية
ترجمة رسالة صدقكم

الأستاذ حسن حسن زاده الأملی

ترجمة: اسماعيل الترابي



مؤسسة

دار الهجرة

ایران، قم - ص ب ۱۹۲ / ۳۷۱۸۵ / هاتف ۲۲۴۵۹

مرکز تحقیقات کتب و تیراژ علوم اسلامی

- اسم الكتاب: _____ مائة كلمة □
- المؤلف: _____ الاستاذ حسن حسن زاده الآملي □
- المترجم: _____ اسماعيل الترابي □
- الناشر: _____ مؤسسة دار الهجرة □
- الطبعة: _____ الاولى (سنة ۱۴۱۲ هـ) □
- المطبعة: _____ قدس □
- العدد: _____ ۵۰۰۰ نسخة □

© جميع الحقوق محفوظة للناشر ©

کتابخانه S

مرکز تحقیقات کامپیوتری و علوم اسلامی

شماره ثبت: ۴۳۵۴۴

تاریخ ثبت:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



مرکز تحقیقات کامپیوتری و علوم اسلامی

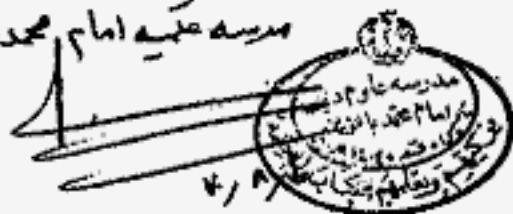
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
حضرت امیر المؤمنین زاهد جامع دامت برکات
سپ از اسلام و حکمت

مدرسہ علم امام محمد باقر علیہ السلام که فرزند فاضل درخیش دارنده صد کلمه
حضرت عالی رابا گوئی جان شنیده و با چشم دل دیده و جذب صد دانه در یک درانه شده و علم
آن ترجمه آن زمان عربی چرخانده است تا آنکه فارسی نمیدانند نیز از این در و غور
محمّد نامند.

بررسی که این صد کلمه هم چون صد دانه تسبیح است که در یک نظام به انتظام کشیده
شده است و پنهانی مربوط و مورد است که از کلمات تا عدم را از کسی با فهم طی کند احسن می کند
با هر کس که از منازل معرفت اسیر می نماید هر کس را هم چون تله آراست که آن را با
است ایچ و حجاج رهنمون میگردد بیکصد که رسیدی تو با به سوره الممتحن رسیدی و از حتماً مسک
آن سیراب میگردد

بزرگوار فرموده درین سر محمد لا یندریر ایها العزیز حبیبنا بضاعتی من جانا فاوف لنا اللیل
و تصدق علینا فاننا نغیب من المحنین والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

مدرسہ علم امام محمد باقر علیہ السلام



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين

حضرت شریف پیر محترم «مدت مبارکه علو نبی امام محمد باقر علیه السلام» روحانی حلیل

حجۃ الاسلام قوامی - زاده الله سبحانه القرب الیه

باتحیت سلام اخالصا و ارادت بی پریم از عنایتی که در باره «صدکه»

فرموده اید و بقلم آورده اید بسیار متشکرم

ترجمہ صدکہ عربی قرائت کردہ ام، مترجم کرامی ان فال کرانقد جناب آقای اسماعیل

در ترجمہ آن رحمتی قابل تقدیر کشیدہ است - ضاعف تعاشا نہ اجرہ - پریشانی

کہ بی یورطبع آراستہ کردہ تا نفع آن اعم و اتم بوده باشد

بسی مایہا این کمترین است کہ وجیزہ «صدکہ» اثری خواندنی و ماندنی

و مورد قبول طبع شریف دانشمند ان و سخوران و قلمداران گردیدہ است

خدای متعالی آثار وجودی شما را مزید گرداناد، و همکار توفیق بخشیش


در اعلای معارف عطا فرماید، آمین - قم - حسن زاده آملی


۲۶۲۱ سنہ ۱۴۱۲ هـ ق = ۱۳۷۰/۸/۸ هـ ش


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الحمد لله رب العالمين، این صد کلمه که صد دانه
 دُرّیک دانه است برای خاطر عاطر آن عزیزی که شائق
 اعتلای به ذروه معرفت نفس است، از قلم این کمترین:
 حسن حسن زاده آملی، به رشته نوشته درآمده است که اگر
 مورد پسند افتد او را بسند است.

۱- آن که خود را شناخت چگونه دیگری را می شناسد؟! 

مرکز تحقیقات و پژوهش علوم اسلامی

۲- آن که از صحیفه نفس خود آگاهی ندارد، از کدام
 کتاب و رساله طرفی می بندد؟! 

۳- آن که گوهر ذات خود را تباه کرده است، چه
 بهره ای از زندگی برده است؟! 

۴- آن که خود را فراموش کرده است، از یاد چه چیز
 خرسند است؟! 

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله رب العالمين، هذه مائة كلمة هي مائة حبة
من الدرر الفريدة لخاطر ذلك العزيز العاطر، الشائق إلى
اعتلاء ذروة معرفة النفس خرجت من قلم هذا الأقل: (حسن
حسن زاده الأملي) إلى نسج التحرير فان وقعت محل
الإعجاب كانت تكفيه.

١- من لم يعرف نفسه فكيف يعرف غيره؟!.

مرکز تحقیقات کتب و تاریخ علوم اسلامی

٢- من لم يعرف شيئاً من صحيفه نفسه، فمن أيّ كتاب
ورسالة يستفيد؟.

٣- من ضيّع جوهر ذاته، فما الرّبح الذي حصل عليه من
حياته؟.

٤- من نسي نفسه، فمن تذكّر أيّ شيء هو فرح
(مسرو)؟.

۵- آن که می پندارد کاری برتر از خودشناسی و
خداشناسی است، چیست؟!

۶- آن که در صقع ذات خود با تمثلات ملکی همدم و
همسخن نباشد، باید با چه اشباح و خیالات همدهن
باشد؟!

۷- آن که خود را برای همیشه درست نساخت، پس به
چه کاری پرداخت؟!

۸- آن که از سیر انفسی به سیر آفاقی نرسیده است چه
چشیده و چه دیده است؟!

۹- آن که می انگارد در عوالم امکان، موجودی بزرگتر
از انسان است، کدام است؟!

۱۰- آن که تن آراست و روان آلاست، به چه ارج و بهاست؟!

٥- من يتصوّر فعلاً أرفع من معرفة النفس ومعرفة الله،
فما هو؟.

٦- من لم يكن في صقع ذاته مونساً ومخاطباً التمثلات
الملكية، فمع أيّ أشباح وخيالات يجب أن يكون
مخاطباً (ومونساً)؟.

٧- من لم يبين (أي لم يصنع) نفسه جيداً للأبد، فبأي فعل
قد قام؟.

٨- من لم يصل من السير الأنفسي إلى السير الآفاقي،
فماذا ذاق وماذا رأى؟.

٩- من يرى في عوالم الإمكان موجوداً أعظم من
الإنسان، فما هو؟.

١٠- من زين جسده وأفسد روحه، فما قيمته وقدره؟.

۱۱- آن که معاش مادی را وسیله مقامات معنوی نگیرد،
سخت در خطاست.

۱۲- آن که به هر آرمان است، ارزش او همان
است.

۱۳- آن که از مرگ می ترسد، از خودش می ترسد.

۱۴- آن که خدای را انکار دارد، منکر وجود خود است.

۱۵- آن که حق معرفت به نفس روزیش شده است
فیلسوف است، چه اینکه فلسفه، معرفت انسان به
نفس خود است و معرفت نفس ام حکمت است.

۱۶- آن که در خود فرو نرفته است و در بحار ملکوت سیر
نکرده است و از دیار جبروت سر در نیاورده است،
دیگر سیاحت و سیاحت را چه وزنی نهاده است؟!

١١ - من لم يجعل المعاش المادّي وسيلةً للمقامات
المعنوية، فهو مخطيء بشدّة.

١٢ - من كان على أيّ هدف (اي شعار وعقيدة)، فقيّمته
هو ذلك.

١٣ - من يخاف من الموت، فهو خائف من نفسه.

١٤ - من كان منكر الله، فهو منكر لوجود نفسه.

١٥ - من صار رزقه حقّ المعرفة بالنفس، فهو فيلسوف،
لأنّ الفلسفة: معرفة الانسان نفسه، ومعرفة النفس
أمّ الحكمة.

١٦ - من لم يُغرّ في نفسه ولم يَسِرْ في بحار الملكوت ولم
يخرج رأسه من ديار الجبروت، فما قيمة السّباحة
والسياحة الأخرى عنده؟!

۱۷- آن که خود را جدولی از دریای بیکران هستی
نیافته است، در تحصیل معارف و ارتقایش چه
می اندیشد؟!

۱۸- آن که خود را متسخّر در تحت تدبیر متفرد به
جبروت نمی یابد، در وحدت صنع صورت شگفتش
چه می گوید؟!



۱۹- آن که در وادی مقدس من کیستم؟ قدم ننهاده است،
خرواری به خردلی.

۲۰- آن که از اعتلای فهم خطاب محمّدی سر باز زده
است، خود را به مفت باخته است.

۲۱- آن که طبیعتش را بر عقلش حاکم گردانیده است،
در محکمه هر بخردی محکوم است.

١٧ - من لم يجد نفسه جدولاً من بحر الوجود
اللامحدود، فما رأيه (ووجهة نظره) في تحصيله
للمعارف وارتقائه؟!.

١٨ - من لم يجد نفسه مسخراً تحت تدبير المتفرد
بالجبروت، فماذا يقول في وحدة صنع صورته
العجبية؟!.



١٩ - من لم يضع قدمه في وادي [من أنا] المقدس، فكومة
بخر دل.

٢٠ - من أعرض عن إعتلاء فهم الخطاب المحمدي، فقد
خسر نفسه مجاناً.

٢١ - من حكّم طبيعته على عقله، فهو في محكمة كل
عاقل محكوم.

۲۲- آن که در اطوار خلقتش نمی‌اندیشد، سودای او
سراسر زیان است.

۲۳- آن که خود را زرع و زارع و مزرعه خویش نداند،
از سعادت جاودانی بازماند.

۲۴- آن که غذا را مسامح مغتذی نیابد، هرزه خوار
می‌گردد، و هرزه خوار هرزه گو و هرزه کار
می‌شود.

۲۵- آن که کشتزارش را وجین نکند، از گیاه هرزه آزار
بیند.

۲۶- آن که «من عرف نفسه فقد عرف ربه» را درست فهم
کند، جمیع مسائل اصیل فلسفی و مطالب قویم
حکمت متعالی و حقائق متین عرفانی را از آن

٢٢ - من لا يتأمل في أطوار خلقته، فإن تجارته كلها
خسارة.

٢٣ - من لا يعتبر نفسه زرع وزارع ومزرعة نفسه، فقد
تخلف عن السعادة الأبدية.

٢٤ - من لم يجد الغذاء مسانحاً للمفتدي، يصبح غير
مبال بغذائه (ومطعمه)، ومن لم يبال بغذائه (وطعامه)
يتكلم ويقم بما لا يعنيه (أي يصبح كلامه وفعله
عديم الفائدة وعبثاً).

٢٥ - من لم يهذب مزرعته، فهو سيلقى الأذى من
الأعلاف الزائدة.

٢٦ - من يفهم [من عرف نفسه فقد عرف ربه] جيداً، فهو
يستطيع أن يستنبط منها جميع المسائل الفلسفية
الأصلية ومطالب الحكمة المتعالية القويمة والحقائق

استنباط تواند کرد، لذا معرفت نفس را مفتاح خزائن
ملکوت فرموده اند.

پس برهان شرف این گوهر یگانه، اعنی جوهر
نفس، همین ماثور شریف «من عرف» پس است.

۲۷- آن که در کریمه «ولا تجزون الا ما کنتم تعملون» و
«هل ثوب الکفار ما کانوا یفعلون» و «کلما رزقوا
منها من ثمرة رزقا قالوا هذا الَّذی رزقنا من قبل واتوا
به متشابها»، و نظائر آنها به خوبی اندیشه کند جزا
را موافق اعمال و عقائد می یابد^(۱).

۲۸- آن که در آیات: «انه عمل غیر صالح» «یوم تجد
کل نفس ما عملت من خیر محضراً و ما عملت من
سوء» «ما لهذا الکتاب لا یغادر صغیره ولا کبیره الا
أحصیها و وجدوا ما عملوا حاضراً» و اشباه آنها
نظری صحیح اندازد، دریابد که انسان شب و روز در

[۱] یس/۵۴؛ آخر مطلقین؛ بقره/۳۶.

العرفانية المتينة لذا قالوا: إن معرفة النفس مفتاح
خزائن الملكوت. فيكفي هذا المأثور الشريف: (من
عرف... الخ) في برهان شرف هذه الجوهرة الوحيدة
أعني جوهرة النفس.

٢٧ - من يتأمل جيداً في كريمة [ولا تجزون إلا ما كنتم
تعملون] و [هل ثوب الكفار ما كانوا يفعلون] و
[كلما رزقوا منها من ثمرة رزقا قالوا هذا الذي رزقنا
من قبل وأتوا به متشابهاً] ونظائرهن يجد أن الجزاء
موافق للأعمال والعقائد.

٢٨ - من ألقى نظرة صحيحة في آيات [إنه عمل غير
صالح] [يوم تجد كل نفس ما عملت من خير
محضراً وما عملت من سوء] [ما لهذا الكتاب لا
يفادر صغيرة ولا كبيرة إلا أحصاها ووجدوا ما
عملوا حاضراً] وأشباههن، يكشف أن الإنسان في

مطلق اعمال و احوال خود سازنده خود است، و هر گونه که خود را ساخت همان گونه از این سرا به سرای دیگر رخت بر می بندد^(۱).

۲۹- آن که در کسب علم و حرفه و صنعت خود تأمل کند، در می یابد که فعل او را ظاهری و باطنی است، ظاهر او که قشر است با زمان متصمّم است و ناپایدار، و باطن او که لب است ملکه او گردد و متحقق و برقرار، و بدین ملکه ملک و سلطان و اقتدار بر تصرف در ماده و اعمال اعمال خود کند، پس آنگاه آگاه شود که علم و عمل جوهر و انسان سازند.

۳۰- آن که در علم و عمل دقیق شود، علم را امام عمل و قائم بر آن می یابد، چنانکه گوئی:
علم نر باشد و عمل ماده، و مانند آنکه آسمان

[۱] هود/۴۷؛ آل عمران/۳۷؛ کهف/۵۰.

مطلق أعماله وأحواله ليلاً ونهاراً إنما يصنع نفسه،
وكيفما صنع نفسه، فبتلك الكيفية يشدّ رحله من
هذه الدار إلى دار الآخرة.

٢٩ - من يتأمل في كسب علمه وحرفته وصنعتة،
يكشف أنّ لفعله ظاهراً وباطناً: ظاهره الذي هو
قشرٌ متصرّمٌ مع الزمان وغير مقاومٍ (أي غير باقٍ
وغير دائم)، وباطنه الذي هو لبٌّ يصبح ملكته
ويكون متحققاً وثابتاً (أي باقياً ودائماً) وبهذه
الملكة يصبح له الملك والسلطان والاقترار على
التصرّف في المادة، وإعمال أعماله، فحينئذٍ يعلم أنّ
العلم والعمل جوهران يصنعان الإنسان.

٣٠ - من يدقّق في العلم والعمل، يجد أنّ العلم إمام العمل
والقائم عليه كما أنّ تقول - العلم ذكرٌ والعمل أنثى،
ونحو أن السماء رجل والأرض امرأة في العقل. فكل

مرد و زمین زن در خرد، هر چه آن انداخت این می‌پرورد، و مانند منی رجل که قوه مولده است، و رطوبت مرأه که متولده است، چه آن آسمان است و این زمین، «الرجال قوامون على النساء» و از این دقت آگاه گردد که علم مشخص روح انسان، و عمل مشخص بدن اوست که نه روح بی بدن است، و نه بدن بی روح، این قائم به آن است و آن قائم بر این.



مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

۳۱- آن که به سر سوره «قدر» کشف تام محمدی برسد، انسان را صاحب مقام فوق تجرد شناسد، چه این که قرآن مجید بیکران در لیلۀ مبارکه بنیۀ محمدیه، از غایت فسحت قلب و نهایت شرح صدرش به انزال دفعی فرود آمده است.

۳۲- آن که در معرفت انسان و قرآن توغل کند، قرآن را صورت کتبیۀ انسان کامل شناسد، و نظام هستی را

ما ألقاه ذاك ترّيبه هذه.

ونحو منّي الرّجل الذي هو القوّة المولّدة
ورطوبة المرأة التي هي (القوّة) المتولّدة لأنّ ذاك
سَمَاءٌ وهذه أَرْضٌ [الرّجال قوامون على النّساء]
ومن هذا التدقيق يصبح عالماً أنّ العلمَ مشخّصُ
روح الإنسان، والعمل مشخّصُ بدنه بحيث أنه ليس
روحاً بلا بدن ولا بدنًا بلا روح، هذا قائم بذاك وذاك
قائم على هذا.

مركز تحقيقات كويتيون علوم إسلامي

٣١ - من يصل إلى سرّ سورة القدر من الكشف الثّام
المحمّدي فهو سَيْرِي الإنسان ذا مقام فوق التّجرّد،
لأن القرآن المجيد اللّامحدود نزل في ليلة البُنية
المباركة المحمّديّة من غاية فسحة القلب ونهاية
شرح الصّدر بالإنزال الدّفعيّ.

٣٢ - من يتوغّل في معرفة الإنسان والقرآن، فهو
سيعرف (ويرى) أنّ القرآن صورةٌ كُتِبِيَّةٌ للإنسان

صورت عینیه او یابد.

۳۳- آن که در صورت علمیه، بدرستی تعقل کند هم صورت علمیه را وهم واهب و متهب آن را عاری از ماده و احکام آن می یابد.

یعنی اذعان می کند که صورت علمیه و وعاء تقرر آن مطلقاً چه مفیض و چه مستفیض، فوق طبیعت و ورای آنند.

مرکز تحقیقات کویتور علوم اسلامی

۳۴- آن که در اعتلای نفس از قوه به فعل بیندیشد که هر چه دانایتر می شود برای اخذ معارف قوی تر آماده تر می گردد، پی می برد که نفس را رتبت فوق تجرد است. یعنی علاوه بر مجرد بودنش حدّ یقف ندارد، و به سزا اثر گرامی:

«یا من لا تزیده کثرة العطاء الا جوداً و کرمًا»

آگاه می گردد.

الكامل، ويجدُ نظامَ الوجود صورته العينية.

٣٣ - من يتعقّل في الصورة العلميّة جيّداً، يجد أنّ الصورة العلمية، وواهبها ومتهبها عراة عن المادّة وأحكامها. أي يدعن أن الصورة العلمية ووعاء تقرّرها مطلقاً سواء المُفِيض أو المُستفِيض، فوق الطبيعة وورائها.



مركز تحقيقات كميونر علوم و فلسفه

٣٤ - من يتأمّل في اعتلاء النفس من القوّة إلى الفعل - أنه كلّما يصبح أكثر علماً يصبح أكثر قوّة وأكثر استعداداً لتلقّي المعارف - يتوصّل إلى أنّ للنفس رتبة فوق التجرّد أي علاوة على تجرّد لها ليس لها حدٌّ [تقف] ويصبح مطلعاً على سير الأثر الغالي: [يا من لا تزيده كثرة العطاء إلا جوداً وكرماً].

۳۵- آن که خطاب محمدی را درست فهم کند
که:

انسانها برای اغتذای از این سفره الهی دعوت
شده اند قدر و مرتبت خود را شناسند و در راه
استکمالش پویا و جویا گردد.

۳۶- آن که در حقیقت علم، درست تأمل کند که بصر
نفس می شود و او را از ظلمت به ضیاء می کشاند،
آگاه گردد که نور علم، نفس نفس و عین ذات او می
گردد، و به سر اتحاد علم و عالم و معلوم به حسب
وجود، می رسد.

۳۷- آن که در آثار صفات و اخلاق انسانها و در احوال
و افعال حیوانها دقیق شود، حیوانها را تمثلات
ملکات انسانها می یابد.

۳۸- آن که در کتب مصنفان و مؤلفان فکر کند، آنها را

٣٥ - من يفهم الخطاب المحمّديّ جيّداً - من أنّ الناس
دُعوا للإغتذاء (والتناول) من هذه المائدة الإلهيّة -
سيعرف قدر ومرتبة نفسه ويصبح مثابراً ومُجيداً (أي
باحثاً بجد) في سبيل إستكمالها (أي وصولها إلى
الكمال).

٣٦ - من يتأمّل جيّداً في حقيقة العلم - الذي يصبح بصر
النفس ويجذبها (ويخرجها) من الظلمة إلى الضياء -
يعلم أنّ نور علم النفس يصبح نفس وعين ذاتها،
ويصل إلى سِرِّ اتحاد العلم والعالم والمعلوم بحسب
الوجود.

٣٧ - من يدقّق في آثار صفات وأخلاق الإنسان، وفي
أحوال وأفعال الحيوانات يجد أنّ الحيوانات تمثّلات
لملَكَات الإنسان.

٣٨ - من يفكّر في كتب المصنّفين والمؤلّفين، يجدها

دلیل بر تجرد و عای علم اعم از واهب و متهب که
نفس است می یابد.

۳۹- آن که خود را ابدی شناخت، فکر ابد می کند.

۴۰- آن که در طلب دقت کند، بین طالب و مطلوب
مناسبتی می یابد، و پی می برد که نفس بدون توحد و
تجمع به کمال انسانی نرسد، و تعلق با تعقل جمع
نشود.

حضرت وصی امام علی علیه السلام فرموده
است: «العارف من عرف نفسه فأعتقها ونزهها عن
كل ما يبعدها».

۴۱- آن که در معرفت نفس غور کند، خود را یک شخص
ممتد دارای مراتب بیند که هر مرتبه را حکمی خاص
است، و در عین حال مرتبه بالا حقیقت مرتبه پایین
و پایین رقیقت بالاست.

دليلاً على تجرّد وعاء العلم أعمّ من الواهب والمتهب
الذي هو النفس.

٣٩ - من عرف (أو وجد) نفسه أديتاً، سيفكر في الأبد.

٤٠ - من يدقّ في الطلب، يكشف مناسبة ما بين الطالب
والمطلوب وتتوصّل إلى أنّ النفس بدون التوحد
والتجمّع لا تصل إلى الكمال الانساني، وأنّ التعلّق
لا يجتمع مع التعقل.

حضرة الوصي الإمام عليّ عليه السلام قال:-
[العارف من عرف نفسه فأعتقها ونزّهها عن كل ما
يُبغدها].

٤١ - من يغرّ في معرفة النفس، يرّ نفسه شخصاً ممتداً ذا
مراتب، بحيث لكل مرتبة حكم خاصّ وفي نفس
الوقت المرتبة العالية هي حقيقة المرتبة السافلة
والسافلة رقيقة العالية كما أن البدن هو المرتبة النازلة

چنانکه بدن مرتبه نازله نفس است، ومع ذلك همه
افعال مراتب از یک هویت است.

۴۲- آن که چند روزی کشیک نفس خود بکشد و
صادرات و واردات آن را مواظب باشد به درد خود
می رسد و چاره درمانش می کند.

۴۳- آن که انسان کامل است، به تعبیر عارف، مبین
حقائق اسماء است، فیلسوف گوید:

فیلسوف کامل امام است، که فلسفه، علم به
حقائق اشیاء است و اشیاء اسماء عینی اند، قرآن
کریم فرماید: «علم آدم الاسماء کلها» «وکل شیء
احصیناه فی امام مبین».

پس قرآن و عرفان و برهان را از یکدیگر جدائی
نیست.

۴۴- آن که خود را زرع و زارع و مزرعه و بذر خود

للنفس ومع ذلك كل أفعال المراتب من هوية واحدة
(أو تصدر من هوية واحدة).

٤٢ - من يَقُم بحراسة نفسه لبضعة أيام، ويراقب
صادراتها وواراداتها، فهو يصل الى مرضه ويسعى
لعلاجه.

٤٣ - من كان إنساناً كاملاً كان بتعبير العارف [مُبَيَّنًا
لحقائق الأسماء]، والفيلسوف يقول: [الفيلسوف
الكامل إمام] لأن الفلسفة علم بحقائق الأشياء
والأشياء هي الأسماء العينية، والقرآن الكريم يقول:
عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا، وكل شيء أحصيناه في امام
مبين، فإذا قرآن والعرفان والبرهان غير منفصل
عن بعضهم البعض.

٤٤ - من عرف أنه زرع وزاع ومزرعة وبذر نفسه اشتغل

شناخت، بیش از هر چیز به کشت و کشتزارش
پرداخت.

۴۵- آن که نفس را بسیط شناخت، او را ابدی یافت،
ازیرا که تباهی مرمر گب را است، و جوهر بسیط
عقل و عاقل و معقول است.

۴۶- آن که در ادله تجرد نفس - اعم از تجرد برزخی،
و تجرد تام عقلی، و تجرد اتم فوق تجرد عقلی آن -
تدبر کند، همه را منتج یک نتیجه یابد که نفس
جوهر بسیط ابدی است.

۴۷- آن که در تصرف انسانهای کامل در ماده
کائنات دقیق شود، معجزات و خوارق عادات
را قوت و قدرت نفوس قدسی آنان به اذن الله
یابد.

أكثر من أي شيء بزرعه ومزرعته.

٤٥ - من عرف النفس بسيطةً وجدها أبديةً لأن
الإضمحلال (أو الفناء) يكون للمركب، والجوهر
البسيط عقلٌ وعقلٌ ومعقولٌ.

٤٦ - من يتدبر في أدلة تجرّد النفس - أعمّ من التجرّد
البرزخي والتجرّد التام العقلي والتجرّد الأتمّ الذي
هو فوق التجرّد التام العقلي - يجدها جميعاً منتجة
لنتيجة واحدة وهي أن النفس جوهر بسيط أبدي.

٤٧ - من يدقق في تصرف الإنسان الكامل (أو الناس
الكامل) في مادة الكائنات، يجد أن المعجزات
وخوارق العادات من قوة وقدرة نفوسهم القدسيّة
بإذن الله.

۴۸- آن که در معنی حقیقی سعادت انسان درست نظر کند، پی برد که سعادت نفس انسانی این است که از کمال وجودی خود در عداد جواهر مفارق از ماده قرار گیرد تا در صدور افعالش مانند قوام ذاتش از ماده طبیعی بی نیاز گردد، چنان که وصی علیه السلام فرمود:

«والله ما قلعت باب خيبر وقذفت به أربعين ذراعاً لم تحس به أعضائي بقوة جسدية ولا حركة غذائية ولكن أئدت بقوة ملكوتية ونفس بنور ربها مستضيئة».

«یعنی سو گند به خداوند، من به قوت جسدی و حرکت غذایی در از خیبر بر نکرده‌ام و آن را به چهل ارش به دور نیفکنده‌ام، چنان که اعضایم بدان احساس نکرده است، و لکن به قوت ملکوتی و نفسی که به نور رب خود مستضیء است بر آن دست یافتم. و به عبارت دیگر: سو گند به خداوند، من به تأیید قوت ملکوتی و نفسی که به نور رب خود مستضیء

٤٨ - من ينظر جيداً في المعنى الحقيقي لسعادة الإنسان، يتوصل إلى أن سعادة النفس الإنسانية هي أنه بسبب كماله الوجودي يبلغ إلى عداد الجواهر المفارقة للمادة حتى يصبح في صدور أفعاله مثل قيام ذاته مستغنياً عن المادة الطبيعية، مثلما قال الوصي عليه السلام:

- [والله ما قلعتُ بابَ خيرٍ وقذفت به أربعين ذراعاً لم تحسّ به أعضائي بقوة جسديّة ولا حركة غذائية ولكن أيدت بقوة ملكوتيّة ونفس بنور ربّها مستضيئة].

ترجمة الحديث بالفارسية - الخ.

است، در از خیبر بر کنده‌ام و آن را به چهل ارش به
دور افکنده‌ام، چنان که اعضایم بدان احساس نکرده
است، نه به قوت جسدی و حرکت غذایی.

۴۹- آن که چند روزی خود را از هرزه خواری و
هرزه کاری، و از گزاف و یاوه‌سرانی، بلکه
زیاده‌گوئی و خلاصه از مشتبهات و تمشقات حیوانی
باز بدارد، می‌بیند که اقتضای تکوینی نفس این است
که از ریاضت، ضیاء و صفاء می‌یابد، و آثار او را نور
و بهائی است، پس اگر ریاضت مطابق دستور العمل
انسان ساز، اعنی منطق وحی، «ان هذا القرآن
یهدی للتی هی اقوم» بوده باشد، اقتضای تکوینی
نفس به کمال غائی و نهائی خود نائل آید.

۵۰- آن که در باطن و ظاهر خود تأمل کند، بدین
حقیقت می‌رسد که هیچگاه باطن از ظاهر غافل
نمی‌شود، حتی نائم در نوم خود و سکران در سکر

٤٩ - من يمنع نفسه بضعة أيام عن أكل العبت وفعله وعن
ترديد الكلام الفارغ، بل عن كثرة الكلام، والخلاصة
(يمنع نفسه) عن المشتبهات والتعشقات الحيوانية،
يَرَّ أن الإقتضاء التكويني للنفس من الرياضة هو أنها
تُصْبِحُ مَضِيئَةً وَصَافِيَةً. وَ (تصبح) لآثاره نورٌ وبهاءٌ،
وعليه إذا كانت الرياضة مطابقة لدستور تهذيب
الإنسان (أو بناء الإنسان) أعني منطق وحي [إنَّ هذا
القرآن يهدي للتي هي أقوم]، ستنال (النفس) كمالها
الغائي والنّهائي بحسب الإقتضاء التكويني للنفس.

٥٠ - من يتأمل في باطن وظاهر نفسه، يصل إلى هذه
الحقيقة أن الباطن لا يغفل عن الظاهر أبداً حتى
النائم في نومه والسكران في سكره لذا بِمُجَرَّدِ

خود، لذا به اصابت کمترین اذی و ألم بدانها آگاه می گردند.

پس نفس را مظهر «لا تأخذه سنة ولا نوم» می یابد، و از اینجا زیادت بصیرت حاصل کند که باطن عالم عین حیات و علم و آگاهی است، هیچگاه از ظاهر غافل نمی شود، اما ظاهر بر اثر اشتغال به غیرش از باطن غافل می گردد.



۵۱- آن که در رشد خود دقت کند، می بیند که او را دو گونه غذا باید:

غذائی که مایه پرورش تن اوست و غذائی که مایه پرورش روان اوست، و هریک را دهانی خاص است؛ دهان آن، دهان است، و دهان این، گوش. نه از غذای تن روان پرورش می یابد و فربه می شود، و نه از غذای روان تن.

آب مظهر و ظلّ حیات و علم است، و تن مرتبه نازله نفس و ظلّ آن است، تن تشنه آب خواهد که

إصابتهم بأقل أذى وألم يتوجّهون (أو ينتبهون). إذن يجد النفس مظهرًا [لا تأخذه سنة ولا نوم] ومن هنا يزداد بصيرة بأن باطن العالم هو عين الحياة والعلم والمعرفة، ولا يغفل (الباطن) عن الظاهر أبدًا، أما الظاهر فبسبب اشتغاله بغيره يغفل عن الباطن.



٥١- من يدقق في نمو نفسه، يرا أنه لا بد له من نوعين من الغذاء- الغذاء الذي يكون أساس نمو بدنه، والغذاء الذي يكون أساس نمو روحه. ولكلٍ منهما فمٌ خاص:

فم ذلك (أي غذاء البدن) هو الصم، وفم هذا (أي غذاء الروح) هو الأذن، لا ينمو الروح من غذاء البدن ولا (ينمو) البدن من غذاء الروح، الماء مظهر وظل للحياة والعلم، والبدن هو المرتبة النازلة للنفس وظلها، البدن العطشان يطلب الماء لأنه (أي الماء)

ظَلّ حیات است، و روان تشنه علم خواهد که اصل آن است.

امام ملک و ملکوت، صادق آل محمد صلوات الله عليهم در تفسیر طعام کریمه «فلینظر الانسان الى طعامه» فرمود:

«علمه الذي يأخذه عمن يأخذه»

بنگر که غذای جسم و جان تو چگونه است؟
و بدان که غذا با همه اختلاف انواع و ضروب آن، مظهر صفت بقاء و از سدنه اسم قیوم و با مغذی مسانخ است، و تغذی حب دوام ظهور اسم ظاهر و احکام آن است.

۵۲- آن که در معرفت نفس دقیق شود، می بیند که او را دو قوه نظری و عملی است:

قوه نظری را قوه علامه و نیروی بینش گویند، و عملی را قوه عماله و نیروی کنش گویند.

این دو قوه بمنزله دو بال نفس اند که بدانها به

ظُلُّ الحَيَاةِ، والروح العطشان يطلب العلم لأنه (أي العلم) أصل تلك (أي الحياة).

إمامُ الملك والملكوت صادق آل محمد صلوات الله عليهم في تفسير طعام كريمة [فليُنظر الإنسان إلى طعامه] قال: [عِلْمُهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ عَمَّنْ يَأْخُذُهُ].

أنظر كيف يكون غذاء جسمك وروحك؟ واعلم أن الغذاء مع جميع اختلاف أنواعه وضروبه مظهرٌ لصفة البقاء ومن سُدَّةِ اسم القيوم ومسانخ للمغتذي، والتغذي هو حبّ دوام ظهور الاسم الظاهر وأحكامه.

٥٢- من يصبح دقيقاً في معرفة النفس يَرَّ أن لها قوتين نظرية وعملية: القوة النظرية يُطلق عليها القوة العلامة وقوة المعرفة، والعملية يُطلق عليها القوة العمالة وقوة الفعل: هاتان القوتان بمنزلة جناحي النفس اللذين تطير بهما إلى قمة الحقائق

اوج حقائق پیران می کند تا به جنة اللقاء و جنت ذات
«وادخلي جنتي» می رسد.

رئیس کمالات معتبر در قوه نظری معرفة الله
است، و در قوه عملی طاعة الله. و به حسب مراتب
فعلیت این دو قوه، انسان را درجات است.

«يرفع الله الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ
درجات، ولكل درجات مَعًا عملوا، اليه يصعد الكلم
الطيب والعمل الصالح يرفعه».

کلم طیب ارواح طاهره مؤمنان است و عمل
صالح کردار نیکو و معارف عقلیه است که رافع
روح طیب است.

۵۳- آن که گوهر نفس ناطقه اش به نصاب استکمال و
ترقی خود رسید، همانطور که اجداث را قبور اجساد
می بیند، اجساد را نیز اجداث نفوس می یابد، «وما
أنت بمسمع من في القبور». چنان که موت ارادی را
کمال جوهر حتی ناطق، و موت طبیعی را متمم این

حتى تصل إلى جنّة اللّقاء وجنة ذات [وادخلي
جنتي].

رئيس الكمالات المعتبرة في القوّة النَّظَرِيَّة
هي معرفة الله، وفي القوّة العمليّة طاعة الله،
ولِلإنسان درجات بحسب المراتب الفعليّة لهاتين
القوتين.

[يرفع الله الذين آمنوا منكم والذين أوتوا العلم
درجات، ولكلّ درجاتٍ ممّا عملوا. إليه يصعد الكلم
الطيب والعمل الصّالح يرفعه] الكلم الطيب هي
أرواح المؤمنين الطاهرة، والعمل الصّالح هو الفعل
الحسن والمعارف العقليّة الرّافعة للروح الطيب.

٥٣- من يصل جوهر نفسه الناطقة إلى نصاب استكماله
وترقيّه، كان كما يرى الأجدات قبوراً للأجساد يَرى
الأجساد أيضاً أجداتاً للنفوس [وما أنت بمسمع من
في القبور] وكذلك يجد الموت الإرادي كمال
الجوهر الحي الناطق، والموت الطبيعي متمّم هذا

کمال می یابد، «من مات فقد قامت قیامته».

۵۴- آن که در معرفت نفس به مرحله یقظه قدم نهاد، بسیاری از دانشها را بیش از خواب و خیال ارزش نمی نهد.

آن علمی که نور نفس است دیگر است که:
«العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء» و آن فضلی که
عنوان تعیش است دیگر.

مرکز تحقیقات کویتور علوم اسلامی

۵۵- آن که قدر خود را شناخت، بدن و قوایش را شبکه ی اقتناص علوم، و حباله اصطیاد معارف خود ساخت، چه فعلیت نفس به معارف الهیه و ملکات علمیه و عملیه صالحه است.

۵۶- آن که معرفت نفس را مرقات معرفت رب گرفته است نسبت قوی را به نفس مانند نسبت ملائکه به رب می یابد.

الكمال [من مات فقد قامت قيامته].

٥٤- من وصل في معرفة نفسه إلى مرحلة اليقظة (أي وضع قدمه في هذه المرحلة)، فهو لا يعطي للكثير من العلوم قيمة أكثر من النوم والخيال، والعلم الذي هو نور النفس (علم) آخر [العلم نور يقذفه الله في قلب من يشاء] والفضل الذي هو عنوان التّعيش (فضل) آخر.

مركز تحقيقات كميتر علوم إسلامي

٥٥- من عرف قدر نفسه، جعل البدن وقواه شبكة اقتناص علوم وحبالة اصطلياد معارف نفسه، لأن فعلية النفس تكون بالمعارف الإلهية والملكات العلمية والعملية الصالحة.

٥٦- من أخذ معرفة النفس مِرْقَاةً لمعرفة الرَّبِّ وَجَدَ نِسْبَةَ القوي إلى النفس كنسبة الملائكة إلى الرَّبِّ.

۵۷- آن که در صورت انسانی نسبت به نظام هستی عمیق شود، می بیند که اگر صورت انسانی نبود، نه افاضات عقلی بود، و نه استفادات نفسی، و نه سیاسات شرعی.

۵۸- آن که در کار نفس و بدن درست اندیشه کند، آن دورا در ایجاب و اعداد متعاکس یابد، که از آن سوی ایجاب است و از این سوی اعداد.

مرکز تحقیقات کیهان و علوم اسلامی

۵۹- آن که به سرشت نفس آگاهی یافت، سرش را به قدس جبروت بدارد، زیرا که می داند نفس ناطقه انسانی بس که لطیف است به هرچه روی آورد به صورت آن در می آید.

ابن سینا شیوا و رسا گفته است:

«المنصرف بفکره الی قدس الجبروت مستدیماً

لشروق نور الحق فی سرّه یخصّ باسم العارف».

٥٧- من يتعمَّق من خلال الصورة الإنسانية في نظام الوجود، يَر أنه لو لم تكن الصورة الإنسانية موجودة لما كانت إفاضات العقلية، ولا الإستفادات النفسية، ولا السياسات الشرعية (موجودة).

٥٨- من يفكر في فعل النفس والبدن جيداً، يجدهما في الإيجاب و الإعداد متعاكسين بحيث إن من تلك الجهة إيجاباً ومن هذه الجهة إعداداً.

مركز تحقيقات كويت لعلوم إسلامية

٥٩- من حصلت له المعرفة بفطرة النفس، أو كَلَّ سِرَّهَا إلى قدس الجبروت لأنه يعلم أن النفس الإنسانية الناطقة من شِدَّة لطافتها إذا أقبلت نحو أي شيء تظهر على صورته.

قال «ابن سينا» بفصاحة وبلاغة- [المنصرف بفكره إلى قدس الجبروت مستديماً لشروق نور الحق في سِرِّه يُخَصَّ باسم العارف].

۶۰- آن که نفس آگاه دارد روی دل را با الله دارد، و فرموده کشف حقائق، امام به حق ناطق جعفر صادق علیه السلام را که:
«القلب حرم الله فلا تسکن فی حرم الله غیر الله»
حلقه گوش خود کند.

۶۱- آن که نفس را بسیط شناخت، می داند که «تعریف البسائط لایکون الا بلوازمها» لذا معرفت فکری به بسائط را نشاید، اما معرفت شهودی که فوق معرفت فکری است میسر است.

چنانکه در حکمت متعالیه محقق است که:
«حقیقة الوجود هی عین الهویة الشخصیة لا یمکن تصورها ولا یمکن العلم بها الا بنحو الشهود الحضوری».

۶۲- آن که صاحب همت باشد و نفس را از اشتغال بدین نشأه انصراف دهد، گاهی تمثلاتی در لوح نفس خود

٦٠- من له نفس يقظة، يوجّه قلبه إلى الله، ويجعل
قول كشاف الحقائق، لإمام الناطق بالحق جعفر
الصادق عليه السلام-

[القلب حرم الله فلا تُسكِن في حرم الله غير الله]
حَلَقَةٌ أُذُنِهِ.

٦١- من عرف أنّ النفس بسيطة، يعرف أنّ «تعريف
البسائط لا يكون إلا ببلوازمها» لذا كانت المعرفة
الفكرية بالبسائط غير ممكنة، أمّا المعرفة الشهودية
التي هي فوق المعرفة الفكرية فهي ميسرة. كما هو
محقق في الحكمة المتعالية أنّ: [حقيقة الوجود هي
عين الهوية الشخصية لا يمكن تصوّرها ولا يمكن
العلم بها إلا بنحو الشهود الحضورى].

٦٢- من كان ذاهيةً وانصرف بالنفس عن الإشتغال
بهذه النشأة، فهو يشاهد في لوح نفسه أحياناً

مشاهده کند، و گاهی حقایق بی‌تمثل در یابد، و از این حالت آگاهی یابد که آنچه به آدمی در حالات نوم و تنویم و غشوه و خوف و احتضار و نظائر آنها روی می‌آورد، هیچیک موضوعیت در روی آوردن تمثلات و ادراکات دیگر ندارد، آنچه که موضوعیت دارد انصراف از نشأه عنصری و اعراض از تعلقات این سوئی است و چون انصراف در بیداری هم روی آورد نتیجه هزاران خواب و احتضار را می‌دهد.

مرکز تحقیقات و پژوهش علوم اسلامی

۶۳- آن که در تمثلات نفس تأمل کند جمیع تمثلاتش را یک نحو ادراکش می‌یابد که برای شخص او حاصل شده است و دیگری بدان آگاه نیست، چنانکه کریمه «فتمثل لها بشراً سوياً» در این حکم حکیم، معیار عدل و میزان قسط است، و عمده آن است که سر «لها» درست ادراک شود، نظیر کریمه: «للإنسان إلا ما سعى» که در للانسان باید دقت کرد.

تمثّلات، وأحياناً يُدرك حقائقٍ عديمة التمثّل،
 وتتوصّل من هذه الحالة إلى أنّ كلّ ما يُقبَل على
 الآدمي في حالات النوم والتنويم والغشوة والخوف
 والإحتضار ونظائرها، ليست لأيّ منها موضوعية
 في إقبال التمثّلات والإدراكات الأخرى. ذلك الذي
 له موضوعية هو الإنصراف من هذه النشأة العنصرية
 والإعراض عن تعلّقات هذه الجهة. ولما كان
 الإنصراف يحصل في اليقظة أيضاً فإنه كان يعطي
 نتيجة آلاف من النوم والإحتضار.

٦٣- من يتأمل في تمثّلات النفس يجد أن جميع تمثّلاتها
 نوعٌ من إدراكها الحاصل لشخصه، وليس للآخرين
 علم به كما أنّ كريمة [تمثّل لها بشراً سوتاً] في هذا
 الحكم الحكيم المعيار العدل والميزان القسط.
 والعمدة أن يدرك سِرَّ [لها] جيداً. نظير كريمة [ليس
 للإنسان إلا ما سعى] التي يجب أن يدقّق في
 [للإنسان].

و روایاتی که در احوال و اطوار انسان در عوالم
عدیده به لفظ تمثل و اشباه آن حقائقی را نام می‌برند،
به همین مثبت‌اند و باز گشت همه به «لها» و «له» به
بیان مذکور است.

۶۴ - آن که در تن و روان خود بیندیشد، خود را یک چیز

دو چیز، بلکه چند چیز یابد:

یک چیز به حسب شخصیت، دو چیز یا چند

چیز به لحاظ تحلیل عقلی.

یک شخصیت ممتد از فرش تا فوق عرش، که

یک انسان طبیعی و مثالی و عقلی و الهی است.

طبیعت همیشه سیال است، و صورت او به تجدد

امثال محفوظ است، و در حقیقت روح متجسد

است، مثال را تجرد برزخی است، و عقل را تجرد

تام، و الهی این که هیچ چیز به انفصال و استقلال

نازل نشده است بلکه:

«بیده ملکوت کل شیء» روان گوهری نورانی

و الروايات التي تذكر بعض الحقائق بلفظ
تمثل وأشباهه في أحوال وأطوار الإنسان في العوالم
العديدة (تكون) بهذه المثابة ومرجعها جميعاً إلى
[لها] و[له] بالبيان المذكور.

٦٤ - من يتأمل في بدنه وروحه يجد نفسه شيئاً ذا شيئين،
(ذا) عدة أشياء: شيئاً واحداً بحسب الشخصية،
شيئين أو عدة أشياء بلحاظ التحليل العقلي.
شخصية واحدة معتدة من الفرش إلى فوق العرش،
حيث هو إنسان طبيعي ومثالي وعقلي وإلهي واحد.
الطبيعة دائماً سيّالة وصورتها محفوظة بتجدد
الأمثال، وفي الحقيقة روح متجسّدة. والمثال له
تجرّد برزخي وللعقل تجرّد تام.

والإلهي هو أنه لم ينزل أي شيء بانفصال
واستقلال بل: [بيده ملكوت كل شيء] والروح
جوهر نوراني منزّه عن مشاين الطبيعة ومُغتذٍ
بالحقائق العلمية. والحقائق العلمية هي الصور

منزه از مشاین طبیعت، و مغتذی به حقائق علمیه است. و حقائق علمیه صور فعلیه اند که به کمال رسیده اند و حرکت در آنها راه ندارد و گرنه باید بالقوه باشند و لازم آید که هیچ صورت علمیه ای متحقق نباشد و به فعلیت نرسیده باشد.

پس انسان ثابت سیال است، هم براهین مجرد نفس در وی به قوت خود باقی اند، و هم ادله حرکت جوهر طبیعت صورت جسمانیه.

مرکز تحقیقات کویتهای علوم اسلامی

۶۵- آن که در آلام و لذات دنیوی که از خارج بدو اصابت می کنند و از انفعالات نفس اند، و نیز در آلام و لذات اخروی که از تمثلات و ادراکات در حال انصراف از این نشأه در نوم یا بیداری به انشاء نفس و واردات داخلی می چشد که از افعال نفس اند، نظر کند، بدین حقیقت اذعان کند که:

لذات و آلام نفس در این نشأه از مقوله افعال، و

الفعلية التي بلغت إلى الكمال وليس للحركة طريق
فيها وإلا يجب أن تكون بالقوة. ويلزم حينئذ أن لا
تكون أية صورة علمية متحققة وواصلة إلى الفعلية.
إذن الإنسان ثابت سيال، وكما أن براهين تجرّد
النفس باقية فيه بقوتها كذلك أدلة حركة جوهر
طبيعة صورته الجسمانية.



مركز تحقيقات كبيوتر علوم رسدي

٦٥ - من ينظر في الآلام واللذات الدنيوية التي تصيبه من
الخارج وهي من انفعالات النفس، وأيضاً ينظر في
الآلام واللذات الآخروية التي يتذوقها من التمثلات
والإدراكات في حال الانصراف من هذه النشأة في
النوم أو اليقظة بإنشاء النفس، ومن الواردات
الداخلية التي هي من أفعال النفس، يدعن بهذه
الحقيقة من أن لذات وآلام النفس في هذه النشأة من
مقولة الإنفعال، وفي تلك النشأة (أي

در آن نشأه از مقوله فعل اند.

۶۶- آن که در نحوه تحصیل معارف خود نظر کند، دریابد که قوای بدنی از حواس ظاهر و باطن، در ابتدای امر، معدّات نفس برای کسب علم اند، و نفس که قوی شده است از آنها مستغنی گردد، و چه بسا که اشتغال قوی در این هنگام به خارجیات و شواغل حسی، نفس را از کارش باز دارد و رهنوی شود، لاجرم نفس را گوهری نورانی قائم به ذات خود می یابد، و برای چنین گوهر، ممکن است که جمیع مجردات را بدون آلت ادراک کند.

۶۷- آن که در اختلاف امزجه و نفوس آنها تأمل کند، می بیند انسانی غیبی است، یعنی گول است و او را از فکر فائدتی نباشد، و دیگری به قدری ثقافت و حدّت ذهن دارد که غنی است، یعنی از تعلم و تفکر بی نیاز است، و بین این دو مراتب بسیار است.

الآخرة) من مقولة الفعل.

٦٦ - من ينظر في طريقة تحصيل معارفه يجد
أنَّ القوى البدنيَّة من الحواس الظاهرية والباطنية، في
ابتداء الأمر هي مُعدّات النفس لأجل كسب العلوم،
والنفس عندما أصبحت قويَّة تصير مستغنية عنها،
بل اشتغال القوى في هذا الأثناء بالخارجيات
والشواغل الحسيَّة يعطل النفس عن عمليها ويصبح
مانعاً لها. لا جرم حينئذ يجد أن النفس جوهرة
نورانية قائمة بذاتها، ويمكن لمثل هذه الجوهرة أن
تدرك جميع المجردات بدون آلة،

٦٧ - من يتأمل في اختلاف الأمزجة ونفوسها، فهو يرى
إنساناً غيبياً وليس له من الفكر أي فائدة، وآخر له
حدة ذهن وثقافة إلى درجة أنه غني، أي أنه مُستغنٍ
عن التعلُّم والتفكير، ويوجد بين هذين الإثنين مراتب
كثيرة.

این غنی دارای روح قدسی و مؤید به روح القدس است، و از او تعبیر به صاحب نفس مکتفی می کنند. و چون مفیض علی الاطلاق فعلیت محضه است و در فاعلیت تام، و فیض او علی الدوام فائض است، و نفس مکتفی هم در قبول تام است، لذا چنین نفسی مظهر و مصداق تام اسمای تعلیمی و تکوینی: «عَلِمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»، «وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ». و واسطه فیض و امام معصوم است.

۶۸ - آن که در مدارک سبعة خود که حواس خمس و خیال و وهم اند، حق نظر ادا کند، آنها را ابواب مکاسب خود یابد، پس اگر در تحت تدبیر و فرمان عقل نباشند هفت باب جهنم اند، و اگر باشند هشت باب بهشت.

لا جرم هر کس بهشت یا دوزخ خویش است.

هذا الغنيّ صاحب روح قدسية ومؤيد بروح
القدس، ويعبرون عنه بصاحب النفس المكتفية. ولَمَّا
كان المفيض على الإطلاق فعلية محضة وفي
الفاعلية تاماً، وفيضه فائض على الدوام، والنفس
المكتفية أيضاً هي في القبول تامّة، كانت هذه النفس
هي المظهر والمصداق التام للأسماء التعلیمیّة
والتكوينية لـ [عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا، وَكَلَّ شَيْءٍ
أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ] وواسطة الفيض والإمام
المعصوم.

٦٨ - من يُوَدِّي حَقَّ النَّظَرِ (أي ينظر جيداً) في مدارِكِهِ
السبعة التي هي الحواس الخمس والخيال والوهم،
يجدها أبواب مكاسبه، فحينئذ إن لم تكن تحت تدبير
وأمر العقل فهي أبواب جهنم السبعة، وإن كانت فهي
أبواب الجنة الثمانية.

فلا جرم أن يكون كل شخصٍ هو جنة أو جهنم
نفسه.

۶۹ - آن که به نعمت مراقبت متنعم است می داند که هرچه مراقبت قویتر باشد تمثلات و واردات و ادراکات و منامات زلالتر، و عبارات که اخبار برزخی اند، رساتر و شیواترند.

گاهی این بی ذوق چیز کی چشیده است که:

«التوحید ان تنسی غیر اللہ، معرفة الحکمة متن

المعارف، یا حسن خذ الكتاب بقوة».

اما تمثلات چه بسیار.

مرکز تحقیقات کویته علوم اسلامی

۷۰ - آن که در انسانها بیندیشد، برتری را در هر کار و در هر جا از آن بینش بیند، و بینش را از دانش به فزونی یابد. آری، هر که بینش و دانش او بیش است از دیگران پیش است.

و هر گاه نور دانش با نور کردار شایسته همنشین

شود، به شرف «نور علی نور» مشرف شود و در رتبه مضاعف گردد.

٦٩ - من كان متنعماً بنعمة المراقبة يعلم، أن المراقبة كلما كانت أقوى كانت التمثلات والواردات والإدراكات والهنامات أكثر صفاءً والعبارات التي هي الأخبار البرزخية أفصح وأبلغ. وذاق هذا العديم الذوق أحياناً شيئاً ما حيث:

[التوحيد أن تنسى غير الله، معرفة الحكمة متن المعارف، يا حسن خذ الكتاب بقوة].
أما التمثلات فبكثره.

مركز تحفة كويت علوم إسلامي

٧٠ - من يتأمل في الناس، يرّ التفوق في أي عمل وأي مكان للنظر، ويجد النظر يقوى (أي يشتد ويتزايد) بالعلم.

نعم، مَنْ كان نظره وعلمه أكثر كان متقدماً على الآخرين.

ومتى أصبح نور العلم جليساً لنور العمل يتشرف بشرف [نور على نور] ويتضاعف في الرتبة.

۷۱- آن که را آه و سوز و گداز که روح و ریحان و جنت
نعیم اهل دل است، و راز و نیاز که قرّه عین عارف
است نباشد، پس نشاط و شادی او در چیست؟!

۷۲- آن که در آثار ملکات علوم و اعمال خود در خواب
و بیداری بیندیشد، آنها را موادّ صور برزخیه خود
بیند، و به سرّ «التّوم أخ الموت» پی برد.
آن صور، قالبهای مثالی اند و به ابدان مکسوب
یا مکتسب تعبیر می شوند، مکسوب در صور ملکات
حسن که «لها ما کسبت»، مکتسب در قالبهای
ملکات قبیح که «علیها ما اکتسبت»، چه افتعال
فعلی را به خلاف فطرت از راه احتیال و خدعه انجام
دادن است که از آن تعبیر به نا صواب و معصیت و
گناه می شود، پس آن مواد به منزلت ارواح، و این
صور به مثابت ابدان اند و روح الارواح نفس آدمی
است که آن صور همه از منشئات او و قائم بدویند.

٧١ - من ليس له آه وحرقة وغليل وهي رُوح وريحان
وجنت نعيم أهل القلب. و(ليس له) مناجاة وهي قُرّة
عين العارف، فنشاطه وفرحته يكون في ماذا؟.

٧٢ - من يتأمل في آثار ملكات علومه في النوم واليقظة،
يرها موادَّ صُورِهَا البرزخية ويتوصّل إلى سيرِّ [النوم
أخ الموت]. تلك الصُّور قوالب مثالية ويعبّر عنها
بالأبدان المكسوبة أو المكتسبة، المكسوب (يكون)
في صُور الملكات الحسنة حيث [لها ما كسبت]،
والمكتسبة (تكون) في قوالب الملكات القبيحة حيث
[عليها ما اكتسبت]، لأن الإفتعال هو القيام بفعل
خلاف الفطرة عن طريق الإحتيال والخدعة التي
يعبّر عنها بعدم الصّواب والمعصية والذّنْب، إذن
تلك الموارد بمنزلة الأرواح، وهذه الصُّور بمثابة
الأبدان وروح الأرواح هو نفس الآدمي التي جميع
تلك الصور من منشأتها وقائمة بها.

۷۳- آن که در حل مسائل مشکل، و فتح امور مبهم از قبیل ریاضیات عالی، و صنایع ظریف، بلکه در مطلق شئون احوال و افعال خود التفات نماید، بروی روشن است که با اضطراب نفس و پریشان‌خاطری، امری به وقوع نمی‌پیوندد، آنگاه که نفس از اضطراب به‌در آمد و اطمینان یافت به مقصود خود نائل می‌شود، همچنین در سلوک روحانی نفس مضطرب طرفی نمی‌بندد، و چون مطمئن شد، مطمئن شدن همان و مخاطب به خطاب؛

«یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک
راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی»
شدن همان. «ألا بذكر الله تطمئن القلوب».

۷۴- آن که در جسم و روح خود بیندیشد، هر یک را بدین احوال ششگانه بیابد که آدم اولیاء الله حضرت وصی امام علی علیه السلام زبان داده است:
«ان للجسم ستة أحوال: الصّحة والمرض

٧٣ - من يلتفت إلى حلِّ المسائل المشكّلة، وفتح الأمور
المبهمّة من قبيل الرّياضيّات العالية، والصّنائع
الظرفيّة، بل إلى مطلق شؤون أحواله وأفعاله، يتّضح
له أنه مع اضطراب النفس وتشويش الخاطر، لا
يمكن القيام بأيّ شيء، وعندما تخرج من
الإضطراب وتطمئن تنال مقصودها، كذلك النفس
في سلوكها الروحاني فإن كانت مضطربة فليس لها
نصيب، ولَمّا صارت مطمئنّة، فصيروتها مطمئنّة
هي صيروتها مخاطبة بخطاب [يا أيّها النفس
المطمئنّة ارجعي إلى ربّك راضية مرضيّة فادخلي
في عبادي وادخلي جنّتي] [الأبذكر الله تطمئن
القلوب].

٧٤ - من يتأمل في جسمه وروحه، يجد كلّ واحد منهما
بهذه الأحوال الستّ التي ذكرها آدم أولياء الله
حضرة الوصيّ الإمام عليّ عليه السّلام - إن للجسم
ست أحوال: الصّحة والمرض والموت والحياة

والموت والحيوة والنوم واليقظة وكذلك الروح
فحيوتها علمها، وموتها جهلها، ومرضها شكها،
وصحتها يقينها، ونومها غفلتها، ويقظتها
حفظها».

یعنی جسم را شش حالت است:

تندرستی و بیماری و مرگ و زندگی و خواب و
بیداری، همچنین روح را که دانش زندگی، نادانی
مرگ، دودلی بیماری، استواری تندرستی،
نا آگاهی خواب، و نگهداری بیداری او است.

۷۵ - آن که در منشئات تمثلی نفسانی خود در حال

انصراف از شواغل حسی و موانع خارجی بیندیشد،

اعتراف کند که نفس چون قوت گیرد مانند نفوس

متأله، تواند به سلطان کلمه نوری و جودی و امر کن

ایجاد خود اشباح و اشخاصی همانند خود و یا

دیگران انشاء کند، و چون مجرد از ماده و احکام آن

و محیط و فائق بر آنها است، به چشم بر هم زدنی به

والنوم واليقظة؛ وكذلك الروح فحيوتها علمها،
وموتها جهلها، ومرضاها شكها وصحتها يقينها
ونومها غفلتها، وبقظتها حفظها].
...ترجمة الحديث إلى الفارسية... الخ.



مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

٧٥ - من يتأمل في منشآته التَّمثلية النفسانية في أثناء
الإنصراف عن الشواغل الحسّية والموانع الخارجية،
سيعترف أن النفس عندما تتقوى ستستطيع
كالنفوس الإلهية بسُلطان كلمته التَّورّية الوجودية
وأمر كُنْ الإيجاديّ أن تُشِيعْ أشباحاً وأشخاصاً
مثل نفسه أو الآخرين. ولأنّها مُجَرّدة عن المادة
وأحكامها ومحيطه بها وفائقة عليها ترسل بمجرد

طی ارض به هر جا خواهد گسیل دارد، و به مواضع
مختلف در اطراف و اکناف فرستد، تا به داد مظلومان
برسند، و گمشدگان را دریابند، و نفوس مستعده را
امداد نمایند، بدین سرّ مقتع عارف رومی در دفتر دوم
مثنوی ایمانی نموده است که:

شیر مردانند در عالم مدد

آن زمان کافغان مظلومان رسد

بانگ مظلومان زهر جا بشنوند

آن طرف چون رحمت حق می دوند

اشخاص یاد شده همه قائم به آن نفس متّاله

منشی آنهایند که قیام فعل به فاعل یعنی معلول به
علت است.

در این امر، حدوث اشباح صفحه تلویزیون در

آن واحد در مواضع مختلف، تا حدی تنظیر مناسبی

است، ولیکن این صنعت است و سایه بی جان، و آن

خلقت به اذن الله است و اشخاص حتی متصرف که در

حقیقت از شئون یک نفس متّاله اند.

طرفة عين بـ(استعانة) طي الأرض إلى أي مكان تريد
إلى المواضع المختلفة في الأطراف والأكناف، حتى
يلبثوا صرخة المظلومين، ويجدوا الضائعين ويقوموا
بإمداد النفوس المستعدة، وقد أشار العارف الرومي
إلى هذا السر المقنع في الدفتر الثاني للمثنوي حيث:
[في العالم رجال كالأسود يمدون (المدد)

عندما يصل صراخ المظلومين
إذا سمعوا صوت المظلومين من أي مكان

يركضون إلى تلك الجهة مثل رحمة الحق]
الأشخاص المذكورون كلهم قائمون بتلك
النفوس المتألّهة المنشئة لهم حيث يكون قيام الفعل
بالفاعل والمعلول بالعلّة.

حدوث أشباح صفحة التلفاز في آنٍ واحد في
مواضع مختلفة تنظيرٌ مناسبٌ إلى حدٍ ما في هذا
الأمر. ولكن هذه صنعة وظل بلا روح، وتلك خلقة
بإذن الله وأشخاص أحياء متصرفون حيث هم في
الحقيقة من شؤون نفسٍ متألّهة.

۷۶ - آن که از خواب غفلت بیدار شده است، از نامحرمان اعنی از خفتگان و مردگان، دوری گزیند و حیات ابد آرزو کند، و چندان که گرفتار به درد چشم در یافتن چشم پزشکی بر آید، او دو صد چندان در جستن زنده زنده کننده.

در اصحاب هشتم انجیل متی آمده است که:
یکی از شاگردان حضرت مسیح علیه السلام بدو گفت: ای آقا! مرا بار ده که نخست بروم پدرم را بخاک سپارم.

بدو فرمود: پیرو من باش، مردگان را بگذار مردگان بخاک سپارند؛ و در شریعت خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) مردی انصاری از رسول الله پرسید:

هر گاه جنازه و مجلس عالمی پیش آید کدام یک در نزد تو محبوبتر است تا حاضر شوم؟
فرمود: اگر برای تجهیز و دفن جنازه کسی هست، همانا که حضور مجلس عالم برتر از حضور هزار جنازه است.

٧٦ - مَنْ اسْتَيْقِظَ مِنْ نَوْمِ الْغَفْلَةِ، اخْتَارَ الْبُعْدَ عَنْ غَيْرِ
المحارم أعني عن النَّيَامِ وَالْأَمْوَاتِ وَتَمَنَّى حَيَاةَ
الْأَبَدِ، وَكَمَا يَسْعَى الْمُبْتَلَى بِأَذَى الْعَيْنِ إِلَى الْحَصُولِ
عَلَى طَيْبِ الْعَيْنِ. كَذَلِكَ هُوَ: يَسْعَى مِائَاتِ الْمَرَّاتِ
إِلَى الْحَصُولِ عَلَى الْحَيِّ الْمُخْيِي.

في الإصحاح الثامن من إنجيل «متى» وَرَدَ
أَنْ: [أحد تلامذة حضرة المسيح عليه السلام قال له:
يا سيدي! اسمح لي حتى اذهب أولاً لأدفن أبي. قال
له:

كن من أتباعي دَعِ الموتى يدفنون موتاهم].
وفي شريعة الخاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:
«جاء رجلٌ من الأنصار إلى النبي - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ - فقال يا رسول الله إذا حضرت جنازةً
ومجلس عالم أيهما أحب إليك أن أشهد؟ فقال
رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - إن كان للجنازة
من يتبعها ويدفنها فإن حضور مجلس عالم أفضل
من حضور ألف جنازة...» (هذه أصل الرواية).

۷۷ - آن که در حدوث نفس مطالعه دقیق داشته باشد، مبدأ تکون او را قوه طبیعی اعنی جسمانی یابد، قوه‌ای که از کثرت و شدت قابلیت فعلیت، کآن از سنخ ماده برتر است، اعنی همان نفس طبیعی را در بدو امر، حظی از ملکوت و تجرید است.

در اصحاح چهارم انجیل مرقس آمده است که حضرت عیسی پیامبر علیه السلام در ترغیب این که: «نیکی اندک را در ملکوت پاداش بزرگ است» به تمثیل فرموده است:

«دانه خردل از هر بذری ریزتر است، و هرگاه کشت شود شاخه‌های بزرگ بر آورد که پرندگان آسمان در سایه آن بسر آورند».

نقطه نطفه هم دانه‌ای است که بالقوه شجره طوبی و سدره المنتهی می‌شود، یعنی این قوه جسمانی بالفعل مفارق عقلی بالقوه است که به حرکت در جوهر و تبدل ذات و استکمال وجودیش در تحت تدبیر ملکوت، مفارق روحانی ابدی گردد.

٧٧ - من كانت له مطالعة دقيقة في حدوث النفس يجد أن مبدأ تكونها هو القوة الطبيعية أعني الجسمانية، القوة التي من كثرة وشدة القابلية الفعلية كأنها أفضل من سينخ المادة، أعني أن لتلك النفس الطبيعية في بدء الأمر حظاً من الملكوت والتجريد.

جاء في الإصحاح الرابع من إنجيل «مرقس» أن حضرة عيسى النبي عليه السلام - في الترغيب في أن [للخير القليل في الملكوت أجراً كبيراً] - قال على سبيل التمثيل بما (مضمونه): [حبة الخردل أصغر من كل بذر، عندما تُزرع تثبت لها أغصان كبيرة بحيث تستظل طيور السماء في ظلها].

نقطة النطفة أيضاً حبة تصير بالقوة شجرة طوبى وسدرة المنتهى، أي أن هذه القوة الجسمانية بالفعل هي مفارقة عقلية بالقوة حيث بالحركة في الجوهر وتبدل الذات واستكمالها الوجودي تحت تدبير الملكوت، تصبح مفارقة روحانية أبدية وبذلك اللحاظ الذي هو كمال الجسم يطلقون عليها

بدان لحاظ که کمال جسم است، به تازی نفس
گویند و به پارسی جان، و چون ببالد و نیرو گیرد
و تجرد یابد به پارسی روان خوانند، چنان که مخرج
اورا از نقص به کمال روان بخش، پس جان در تحت
تدبیر ملکوت از خاک روید و بالیدن گیرد تا روان
شود که: «والله أنبتکم من الأرض نباتاً».

و با این که روان است به اضافه با تن، جان
است و تن مرتبه نازله آن است که نه جان بی تن است
و نه تن بی جان و به قلم شیوائی بابا افضل شیرین بیان
در مناسبت تن با جان:

«تن و جان به هم تمام و کاملند و از هم جدا
نیستند، تن و جان به هم تن است، و جان و تن به هم
جان است، تن را چون به چشم حقیقت بینی جان
باشد، و جان را چون به چشم اضافه بینی تن باشد و در
جمله محسوسات و معقولات و مقابلات چنین می دان».
پس انسان عبارت از بنیت جسمانی تنها نیست،
و نیز عبارت از روح تنها نیست، و مرکب از جسم و

بالعربية «النفس» وبالفارسية [جان]، ولما تنمو وتكتسب قوة وتتجرد تُسَمَّى بالفارسية [رَوَان] (أي الروح) مثلما يُسَمَّى مُخْرَجُهَا من النقص إلى الكمال [روان بخش] (أي موهب الروح) إذن النفس تحت تدبير الملكوت تنبت من التُّراب وتتضخَّم (أي تزداد نموها) حتَّى تصبح روحاً حيث: [والله أنبتكم من الأرض نباتاً]. ومع أنه روحٌ بالإضافة إلى البدن، هو نفسٌ (أيضاً) والبدن هو المرتبة النازلة لها حيث لا يكون النفس بلا بدنٍ ولا البدن بلا نفس. وبقلم بابا أفضل الفصيح ذي البيان الحلوف في تناسب البدن مع النفس:

[البدن والنفس تامان وكاملان ببعضهم البعض وغير منفصلين عن بعضهم، البدن والنفس معاً بدنٌ، والنفس والبدن معاً نفسٌ، البدن عندما تراه بعين الحقيقة يكون نفساً، والنفس عندما تراه بعين الإضافة تكون بدناً وهكذا بهذه الطريقة في جملة المحسوسات والمعقولات والمتقابلات] إذن

جان به ترکیب انضمامی نیست، بلکه انسان حقیقت
واحدی است که بدنش مرتبه نازله اوست و یک
هویت و شخصیت است و در حقیقت همانی است
که به من و انا و مانند آنها بدان اشارت و تعبیر می کنند.

«الذی أحسن کلّ شیء خلقه وبدأ خلق الانسان
من طین ثمّ جعل نسله من سلالة من ماء
مهبین» (سجده/۸).

«ولقد خلقنا الانسان من صلصال من حمأ
مسنون» (حجر/۲۶).

«ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین... الی
قوله سبحانه... ثمّ انشأناه خلقاً آخر فتبارک الله
أحسن الخالقین» (مؤمنون/۱۴).

همین خلق شده از سلاله طین و ماء مهبین و حمأ
مسنون متدرّجاً به جائی رسید که «ثمّ انشأناه خلقاً
آخر»، انشاء: ایجاد جدید است که احداث امر
دیگری است، یعنی همان موجود زمینی آسمانی
گشته است، و همان مادی سابق انسان شده است.

الإنسان ليس عبارة عن البنية الجسمية فقط
وأيضاً ليس عبارة عن الروح فقط، وغير مركب من
الجسم والنفس بالتركيب الانضمامي، بل الإنسان
حقيقة واحدة حيث يكون بدنه هو مرتبته النازلة وهو
هوية وشخصية واحدة وفي الحقيقة هو ذلك الذي
يشيرون إليه ويعبرون عنه بـ [من] (بالفارسية) و [أنا]
ونحوها [الذي أحسن كل شيء خلقه وبدأ خلق
الإنسان من طين ثم جعل نسله من سلاله من ماء
مهيّن] (السجدة - ٨). ولقد خلقنا الإنسان من
سلاله من طين - إلى قوله سبحانه، ثم أنشأناه خلقاً
آخر فبارك الله أحسن الخالقين [المؤمنين - ١٤].

وهذا المخلوق من سلاله الطين والماء المهيّن
والحمأ المسنون وصل متدرجاً إلى حيث [ثم
أنشأناه خلقاً آخر]. الإنشاء هو الإيجاد الجديد الذي
هو إحداث أمر آخر، أي نفس ذلك الموجود
الأرضي أصبح سماوياً، ونفس ذلك المادي
السابق أصبح إنساناً.

۷۸- آن که در خوراک مادی خود درایت بکار دارد،
داند که: «بطنه مضاد فطنه است و بلاهت زاید و فتنه
بیار آرد».

۷۹- آن که با یاد خدا همد نیست، آدم نیست.

۸۰- آن که به سیر معنوی خود توجه کند، یابد که: شهود
طلعت سعادت و ارتقای به جنت قرب و لقاء و
مکاشفات انسانی مر اهل همت و استقامت راست،
نه صاحب حال موقت را که نصاب نصیب او
قیل و قال است.

۸۱- آن که را تسلیک نفس به دشت و دمن حضیره قدس
است، با حفره لای و لجن طبیعت چه انس است؟!

۸۲- آن که در خواسته‌هایش دقت کند، مطلقا به کمال
رسیده را خواهد که شیء تا به کمالش نرسد خواهان

٧٨ - من يُداري في غذائه المادي، يعلم أنـ [البطننة
تُضاد الفطنة، وتورث البلاهة، وتوجب الفتنة (أي
الشر والضلال)].

٧٩ - من لا يُؤنس بذكر الله، فهو ليس بآدمي.

٨٠ - من يتوجه إلى سيره المعنوي، يجد أن: شهود طلعة
السعادة، والإرتقاء إلى جنة القرب، واللقاء
والمكاشفات الإنسانية هي لأهل الهمة والإستقامة
الصادقة، لا لصاحب الحال المؤقت الذي يكون
نصاب نصيبه هو القيل والقال.

٨١ - من سَلَكَ بنفسه إلى وادي وسفح حضيرة القدس،
فأي أنس له مع حُفْرَةِ وَحْلِ وَأَجْنِ الطَّيْبَةِ.

٨٢ - من يدقق في مطالبه، يطلب مطلقاً الواصل إلى
الكمال (أي الكامل) لأن الشيء طالما لم يصل إلى

ندارد، پس چگونه در باره خود می‌خواهد ناقص و
خام بماند.

۸۳- آن که در کار حواس و عقل بیندیشد هریک را
جاسوسی در حفظ و بقای شخص می‌یابد، مثلاً
شخص غذا می‌خواهد، باصره دیدبانی می‌کند و
تمیز میان غذا و جز آن می‌دهد، با بار دادن باصره،
همین که دست بدان رسید لامسه بار نمی‌دهد که داغ
است، غذای دیگر را بار داده است که معتدل است،
تا خواهد به دهان برساند جاسوس دیگر به نام شامه
دربان است و اجازه نمی‌دهد که بد بو است، غذای
دیگر را اجازه داده است که بوی مناسب دارد، تا به
دهان گذاشت در آنجا جاسوس دیگر به نام ذائقه
نشسته است، و اجازه نمی‌دهد که بسیار تلخ است،
غذای دیگر را اجازه داد که شایسته است، اگر
حیوان باشد می‌خورد، اما اگر انسان باشد یک
جاسوس دیگر غیبی به نام عقل دارد و می‌گوید:

كماله فلا طالب له، إذن كيف يرغب بالنسبة إلى
نفسه أن يبقى ناقصاً وغير ناضج.

٨٣ - من يتأمل في وظيفة الحواس والعقل، يجد أن كل
واحد منها جاسوس لحفظ وبقاء الشخص، مثلاً.
الشخص يريد طعاماً، الباصرة تقوم بالمراقبة وتمييز
بين الطعام وغيره، ومع سماح الباصرة، بمجرد
وصول اليد إليه، اللامسة لا تسمع، لأنه ساخن،
وتسمع لطعام آخر لأنه معتدل، وما إن أراد إيصال
(الطعام) إلى الفم إلا وجاسوس آخر باسم الشامة
مراقب ولا يسمح له لأنه كرهه الرائحة، ويسمح
لطعام آخر لأنه ذو رائحة مناسبة، وما إن وضع
(الطعام) في الفم إلا وقد جلس هناك جاسوس آخر
باسم الذائقة، ولا يسمح لأنه شديد الحرارة، ويسمح
للطعام الآخر اللائق (والمناسب)، حينئذ إذا كان
(هذا الشخص) حيواناً سيأكل (هذا الطعام)، أما إذا
كان إنساناً فله جاسوس آخر غيبي باسم العقل.

هیچیک از آن جاسوسها در کار خود خیانت
نکرده‌اند که اجازه داده‌اند، این غذا برای تن گوارا
است، ولکن تو انسانی، شیثیت تو صورت فعلیتی
و حقیقتی به نام روح است که این کالبد سایه‌ای از
آن است، و این جواسیس همه سدنه او و از شئون
اویند، این غذا شبهه‌ناک است، غصبی است، مال
یتیم است، زنه‌ار و دو صد زنه‌ار نخور که برای
روح ناگوار است، این غذای حرام با آن چنان
کند که هزاران بار به توان هزاران بار بدتر از
خوراک نامناسب با تن.

۸۴ - آن که در اعضاء و جوارح آشکار و
پنهانش به خوبی عمیق و دقیق شود و بویژه اگر در
علم شریف تشریح دست داشته باشد، هریک را با
صنعتی پیراسته، و اندازه‌ای بایسته، و شکلی
شایسته، و زیبایی‌ای دل‌خواسته، و نظمی آراسته به
شگفتی تمام تماشا می‌کند، و به یقین اذعان می‌نماید

ويقول: لم تَخُنْ أَيَّ من تلك الجواسيس في عملها حين سَمِحْنَ (للطعام بالعبور)، هذا الطعام ملائم للبدن، ولكنك إنسان، شَيْتِكَ صورةٌ فعليةٌ وحقيقةٌ باسم الرُّوح الذي يكون هذا القالب ظلاً لها وهذه الجواسيس كلها سَدَّتْهَا ومن شؤونها، هذا الطعام مشبوهٌ، غَضِبِي، مالٌ يَتِيمٌ، إِحْتَرِسْ ومُتَيْن (مرة) إِحْتَرِسْ (أي إِحْتَرِسْ مِثْلَ المَرَاتِ)، لا تَأْكُلْ. لأنه غير ملائم لِرُوحِكَ، هذا الطعام الحرام يفعل به (أي الروح) أَشْوَاءَ بِأَلْفِ المَرَاتِ مَعَا يَفْعَلُ الطَّعَامُ الغَيْرُ المُنَاسِبُ بِالبدنِ.

٨٤ - من يتعمَّق ويدقِّق جيِّداً في أعضائه وجوارحه الظاهرة والخَفِيَّةِ وبالخصوص إذا كانت له يدٌ في علم التَّشْرِيحِ الشَّرِيفِ، يَرِ بدهشةٍ تامَّةٍ كلاً منها ذاتِ صنعةٍ منتظمةٍ، ومقاسٍ لازمٍ، وشكلٍ لائقٍ، وجمالٍ مطلوبٍ القلبِ، ونَظْمٍ مُرتَّبٍ، ويدعن باليقين أنه أفضل مما هم عليه غيرُ متصوِّرٍ.

به از آن که هستند تصور شدنی نیست.

آنگاه هر فعلی از افعال خود را به قوه‌ای خاص و
عضوی به خصوص اسناد دهد. و گاهی در مقام اسناد
بدانها اشارت کند که مثلاً:

با این دو دیده‌ام و شنیده‌ام، و دست بر چشم و
گوش خود نهد، و در عین حال با اندک التفاتی
اعتراف کند که هیچیک در فعل خود استقلال
وجودی ندارد، چنان که مرده‌ای را می‌نگرد که همه
اندام او به جای خود اندولی آثار زنده ندارند، بلکه
پس از چندی از یکدیگر گسیخته شوند و زیبایی خود
را از دست دهند و تباه گردند، به حدی که آن پیکر
سبب انس و الفت، حالا موجب خوف و نفرت شده
است.

لذا ایجاد افعال و آثار را از دیگری یابد، و میان
ایجاد و اسناد فرق گذارد که ایجاد از گوهری به نام
نفس و روح است و اسناد به قوی و اعضاء. و کثرتش
را به یک وحدت استوار، و در فعل به اختیار یابد، نه

وحينئذ يُسندُ كل فعلٍ من أفعاله إلى قوّة خاصّة
 وعضو مخصوص وأحياناً يشير إليها في مقام
 الإسناد بأنه مثلاً: مع هاتين رأيت وسمعت، ويضع
 يده على عينه وأذنه، وفي نفس الوقت مع أدنى
 التفاتٍ يعترف أنه ليس لإيئةٍ منها في فعلها استقلال
 وجوديٌّ. مثلما ينظر إلى ميتٍ (ما زال) جميع هندامه
 في محلّه (أي لم يتبعثر هندامه) ولكن (مع ذلك)
 ليس له آثار الحيّ بل بعد مُدّة يتبعثر من بعضه ويفقد
 جماله ويضمحل، لدرجة أن ذلك الجسد الذي كان
 سبباً للأنس والألفة، صار الآن موجباً (وسبباً)
 للخوف والكراهية. لذلك يجد أن إيجاد الأفعال
 والآثار (إنما هو) من الغير، ويفرّق بين الإيجاد
 والإسناد من أن الإيجاد (يكون) من جوهرة باسم
 النفس والروح. والإسناد (يكون) إلى القوى
 والأعضاء. وكثرتها متقومة بوحدة واحدة، ويجد
 (الإسناد) في الفعل (أي فعل الأعضاء) إلى
 الاختيار، لا الكثرة التي تكون إحداها جابرة

کثرتی که یکی جابر، و دیگران مجبورند، بلکه یکی رب و دیگران مربوبند.

ونه کثرتی که هر یک متفرد در افعال و ممتاز و منحاز از دیگری به استقلال است بلکه یکی مطلق و دیگران مقید و شئون اویند.

ونه وحدتی که منکر کثرت و مجالی و مظاهر نفس شود، ازیرا که ربّ بی مظاهر را معنی نبود.

لا جرم وجود قوی و اعضاء را به لغو و فضول نسبت نکند بلکه حق داند و با نبودن یکی از آنها نفس را در کارش مختل یابد، اما وحدت در کثرت و کثرت در وحدت بیند: وحدتی قاهر و محیط و کثرتی مقهور و محاط.

پس سفری از خود به نظام احسن هستی کند، و به توحید حقیقی قرآنی که غایت آمال عارفان است رسد، و به لطیفه «بحول الله وقوته» در مقام ایجاد، و «اقوم واقعد» در مرتبت اسناد پی برد.

و از اینجا جبری را به افراط، و تفویضی را به

والآخرون مجبورين. بل واحد رباً والآخرون
مربوبين. ولا الكثرة التي يكون كل منها متفرّدة في
الأفعال وممتازة ومنحازة باستقلال عن الأخرى.
بل (يكون) واحد (منها) مطلقاً والآخرون مقيدون
وشؤوناتها. ولا الوحدة المنكرة لكثرة ومجالي
ومظاهر النفس، لأنه لا معنى لربّ ليس له مظاهر.
لا جرم أنه لا ينسب وجود القوى والأعضاء إلى
اللفو والفضول بل يراها «حقاً» ومع انعدام إحدائها
يجد النفس مختلة في عملها.

أما الوحدة في الكثرة والكثرة في الوحدة (فإنه)
يرى: وحدة قاهرة ومحيطة وكثرة مقهورة ومحاطة.
إذن فليقم بسفرة من نفسه إلى نظام الوجود
الأحسن، ويصل إلى التوحيد الحقيقي القرآني الذي
هو غاية آمال العارفين، ويتوصل إلى لطيفة «بحول
الله وقوته» في مقام الإيجاد و«أقوم وأقعد» في
مرتبة الإسناد. ومن هنا يجد الجبري على الإفراط
(أي مُفراطاً) والتفويضي على التفريط الهراء، وبثبت

تفریط ژاژخای یابد، و حکم عدل امر بین الامرین را
بر جان و دل نشانند، و به حق بودن کلمات نوری
وجودی و قیام آنها به ربّ مطلق و معیت قیومیه ربّ
مطلق بر آنها آگاه گردد، و به سرّ «الحمد لله ربّ
العالمین» واقف، و به معرفت اثر بسیار بسیار نفیس:
«من عرف نفسه عرف ربه»، عارف شود.

۸۵- آن که خود را دوست دارد، دیگر آفریده‌ها را
دوست دارد که همه برای او در کارند.

۸۶- آن که برای خدایک چله کشیک نفس کشد،
چشمه‌های دانش از دلش بر زبانش آشکار گردد.
چنان که خواجه عالم صلی الله علیه و آله وسلم
فرموده است: «من اخلص لله أربعین صباحا ظهرت
ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه».

۸۷- آن که خود را جدولی از دریای بیکران هستی

حكم الأمر بين الأمرين العادل على قلبه وروحه،
ويتنبه على حقانية الكلمات التورية الوجودية
وقيامها بالرب المطلق، ومعية قيومية الرب المطلق
عليها، ويقف على سر [الحمد لله رب العالمين]،
وبمعرفة أثر [من عرف نفسه عرف ربه] النفس جداً
جداً يصبح عارفاً.

٨٥ - من يحب نفسه، يحب المخلوقات الأخرى لأنها
جميعاً تعمل لأجله.

٨٦ - من يحرس نفسه لله أربعين يوماً واحداً، تظهر ينايع
الحكمة من قلبه على لسانه كما قال سيد العالم
صلى الله عليه وآله وسلم: [من أخلص لله أربعين
صباحاً ظهرت ينايع الحكمة من قلبه على لسانه].

٨٧ - من عرف أنه جدول من بحر الوجود اللامحدود،

شناخت، دریابد که با همه موجودات مرتبط است، و
از این جدول باید بدانها برسد:
ما جدولی از بحر وجودیم، همه
ما دفتری از غیب و شهودیم، همه
ما مظهر واجب الوجودیم، همه
افسوس که در جهل غنودیم، همه

۸۸- آن که در گوهر نفس خود، ساعتی به فکرت
بنشیند، دریابد که اگر خود او آن را به تباهی نکشاند
هیچکس نتواند آن را تباه کند.

و آنچه که او را از تباهی باز می‌دارد دانش
بایسته و کردار شایسته است که دانش آب حیات
ارواح است چنان که آب مایه حیات اشباح است.

۸۹- آن که در انسان تمام و ناتمام اندیشد، دریابد
که:

يكشف أنه مرتبط بجميع الموجودات، ويجب أن
يصل من هذا الجدول إليها:
كل واحد منا جَدْوَلٌ من بحر الوجود جميعاً
ودفترٌ من الغيب والشهود جميعاً
ومظهرٌ لواجب الوجود جميعاً
واحسرة على أننا في الجهل نائمين جميعاً

٨٨- من يجلس ساعة متفكراً في جوهر نفسه، يعلم أنه
إذا لم يُتْلَفْهُ (أي جوهر نفسه) بنفسه لا يستطيع أحدٌ
أن يتلفه.

والذي يمنعه (أي جوهر نفسه) من الإتلاف هو
العلم المطلوب والعمل اللائق حيث العلم ماء حياة
الأرواح كما أن الماء أساس حياة الأشباح.

٨٩- من يفكر في الانسان التام والغير تام (أي الناقص)
يكشف أن-

[الرجل التام هو ذلك الذي لم يصبح من

بود مرد تمامی آنکه از تنها نشد تنها

به تنهایی بود تنها و با تنها بود تنها

۹۰- آن که در مباحث حواس خمس کتب حکمی دقت

کند، دریابد که همه آن مطالب سنگین و سهمگین

به خصوص مسائل ابصار که از همه دشوارتر است،

اختصاص به یک نشأت ابتدائی طبیعی انسان دارد،

چه این که در رویای تمامی همه آنها در کارند با

این که هیچیک از شرایط احساس دخالت ندارد.

حال اگر از عالم خواب هم بالاتر برود دریابد که

گوهر نفس به وجود احدی یکپارچه حیات و نور

و علم و سمع و بصر و سائر ادراکها است.

و از آن هم بالاتر در سنخیت نفس مفاض با عقل

مفیض و مخرج نفس از نقص به کمال، عقل را به

وجود احدی یکپارچه حیات و نور و علم و سمع و

بصر یابد.

الأناسي وَحيداً (أي مستغنياً) وعند وحدته يكون
جميع الناس (جميعاً) و(عند ما يكون) مع
الأشخاص يكون وحيداً (أيضاً).

٩٠ - من يدقق في مباحث الحواس الخمس للكتب
الحكمية، يكتشف أن كل تلك المطالب الثقيلة
والجُلَّة لا سِما مسائل الإبصار التي هي أصعبُ من
الجميع، مختصة بالنشأة الابتدائية الطبيعية للإنسان،
لأنها جميعاً (أي الحواس الخمس) مشغولة بالعمل
في أثناء الرؤيا المنامية مع أنه لا دَخل لأي من
شرائط الإحساس (فيها).

الآن: إذا ارتقى على عالم المنام أيضاً يكتشف
أن جوهر النفس بالوجود الأحدي جميعه حياة ونور
وعلم وسمع وبصر وسائر الإدراكات.

وأرقى من ذلك (أي من المرتبة السابقة) يجد
العقل في سِنخية النفس المفاضة مع العقل المفيض
وَمُخْرِج النفس من النقص إلى الكمال بالوجود

و سپس به «اللّه من ورائهم محیط» رسد و دریابد
که اسماء حسنی و صفات علیایش به وجود احدی
عین ذات صمدی اویند و فقط تغایر مفهومی
دارند.

آنگاه بسیاری از افعال و آثار خود را به همین
مثابت در هر نشأه به حکم همان نشأه ارتقاء دهد و در
تطابق کونین نتایج بدست آورد.

۹۱- آن که در خود درست اندیشد دریابد که بود او نابود
شدنی نیست، هر چند او را اطوار وجودی است، چه
این که شأنی از وجود صمدی است و به تعبیر فلسفی
معلول قائم به علت تامه خود است که حق مطلق و
وجود صمد است.

و نافی باید نخست نفی علت کند و آن یا عدم
است یا وجود، عدم که بطلان محض و هیچ است و
وجود که واجب بالذات است علاوه این که شیء،
نافی ذات خود نیست.

الأحدّي جميعه حياة ونور وعلم وسمع وبصر. ومن
ثم يصل إلى [الله من ورائهم محيط] ويكتشف أن
أسمائه الحسنی وصفاته العلیا بالوجود الأحدّي هي
عين ذاته الصمدية وبينها تغاير مفهومي فقط. حينئذ
يرقي الكثير من أفعاله وآثاره بهذه المثابة في كل
نشأة بحكم تلك النشأة. وفي تطابق الكونين يحصل
على نتائج.



٩١ - من يتفكر في نفسه جيداً يكتشف أن وجوده لا
يمكن أن يصير لا وجوداً (أي عدماً) على الرغم من
أنه ذات أطوار وجودية، لأنه شأن من الوجود
الصمدية وبالتعبير الفلسفي، المعلول قائم بعلة
التامة التي هي الحق المطلق والوجود الصمد،
والنافي يجب أولاً أن ينفي العلة وهي إما العدم أو
الوجود، والعدم بطلان محض ولا شيء، والوجود
واجب بالذات، بالاضافة إلى أن الشيء لا يكون
نافياً لذاته.

فناى صحف عرفانى عبارت از رفع تعينات
واسقاط اضافات است و نيست شدن خلق بعد از
هستى به تعبير موت در روايات كنايه از فناى سافل
در عالى است.

لذا در سلسله طولى صعودى موت عالى متأخر از
موت سافل است.



۹۲- آن که را درد نيست، مرد نيست.

مرکز تحقیقات و پژوهش علوم اسلامی

۹۳- آن که در تشخيص وجودى خود تفکر نمايد،
ادراکات تمام قواى خود را عقلانى يابد که از آن
تعبير به ادراک نطقى نيز مى شود، زيرا خصيصه اى
که انسان بدان بر همه موجودات مزيت دارد داشتن
نفس ناطقه است که عاقله است و نفس به تنهائى همه
قوى و عقل سلطان قوى است، پس صفت نطق و عقل
در همه آنها منسحب است و به تعبير عطر آگين شيخ
در سوم چهارم نفس شفاء:

فناء الصحف العرفانية عبارة عن رفع التَّعينات
وإسقاط الإضافات، وصيرورة الخلق عدماً (أو لا
وجوداً) بعد الوجود المعبر عنها بالموت في
الروايات كناية عن فناء السافل في العالي، لذا في
السلسلة الطويلة الصعودية كان موت العالي متأخراً
عن موت السافل.



٩٢ - من ليس له ألم، ليس بإنسان.
مركز بحوث الدراسات الإسلامية

٩٣ - من يتفكر في تشخيصه الوجودي، يجد ان إدراكات
جميع قواه عقلية (أو عقلانية) ويعبر عنه أيضاً
بالإدراك النطقي، لأن الخصيصة التي يميّز بها
الإنسان عن سائر الموجودات هي إمتلاك النفس
الناطقة العاقلة، والنفس بمفردها جميع قواها،
والعقل سلطانها، فإذن صفة النطق والعقل مُنْسَجَبَةٌ
في جميعها. وبتعبير الشيخ العطر في الفصل الثالث
من المقالة الرابعة من «نفس» الشفاعة

«ان نور النطق كأنه فائض سانح علی هذه القوى».

پس لمس انسان لمسی نطقی و عقلی است و
هكذا دیگر قوی که همه بر صفت سلطان‌شانند و کآن
هر یک عقل متنزل اند.

چنان که رئیس قوای حیوانات وهم است و از
آن مرتبه بالاتر نمی روند و تمام ادار کاتشان وهمی
است و کآن هر یک از قوای حیوان وهم متنزل است.
لذا انسان از ادراکات حواس خود که همه
عقلانی اند به کشف مجهولات پی برد و از ظاهر به
باطن آنها که عالم قدس انوار علوم و عقول و دیار
ملکوت مفارقات و مرسلات و خزائن حقائق است
سفر کند به خلاف حیوان که از محسوسات به در
نمی رود.

بدین سبب انسانهایی که وهم در آنها رسوخ
کرده است و نقیص شده است و رهن عقل گردیده
است در حدّ حسّ و حکم حیوانی مانده اند و از منزل
محسوسات به در نرفته اند.

[إِنَّ نَوْرَ النُّطْقِ كَأَنَّهُ فَائِضٌ سَانِحٌ عَلَى هَذِهِ
القوى] [إِذْ نَ لَمَسَ الْإِنْسَانَ لَمَسٌ نُطْقِيٌّ وَعَقْلِيٌّ
وهكذا القوى الأخرى حيث أنها جميعاً على صفة
سلطانها (أي موصوفة بصفة سلطانها) وكان كلاً
منها عقلٌ متنزلاً. كما أن رئيس قوى الحيوانات هو
الوهم ولا ترتقي أكثر من تلك المرتبة وكل إدراكاتها
وَهَمِيٌّ وَكَأَنَّ كَلَّاً مِنْ قَوَى الْحَيَوَانَ وَهَمٌّ مَتَنَزَّلٌ.

لذا يتوصل الإنسان من إدراكات حواسه التي
جميعها عقلية (أو عقلانية) إلى كشف المجهولات،
ويسافر من ظاهرها إلى باطنها الذي هو عالم قدس
أنوار العلوم والعقول وديار ملكوت المفارقات
والمراسلات وخزائن الحقائق. بخلاف الحيوان
الذي لا يخرج من المحسوسات.

لهذا السبب الناس الذين ترشخ فيهم الوهم
وصار نقيعاً وأصبح مانعاً للعقل بقوا في حدّ الحسّ
وفي حكم الحيوان ولم يخرجوا من منزل
المحسوسات.

۹۴- آن که لا اقل در صنعت یک چاقو، عقل خود را بکار برد که تیغه و دسته آن هر یک به وفق دیگری ساخته شده است، اذعان کند که نظام هستی را حیات و علم و قدرت و تدبیر و اراده اداره می کند که از هر نوع یکی مذکر و یکی مؤنث به وفق یکدیگر آفریده است، و گرنه نثرون و پرتون چه داند که این و آن بدین خلقت شگفت جفت موافق یکدیگر ساخته شوند.

۹۵- آن که در منزل یقظه قدم نهاد و عارف به منطق وحی است، برای او شایسته است یک دوره قرآن کریم را به دقت به این عنوان قرائت کند:

اسمائی را که پروردگار متعال بدانها خویشان را وصف می فرماید، و نیز آنچه را ملائکه او را بدانها نداء می کنند و نیز دعای انبیاء و اولیاء را که خداوند سبحان در پیش آمد شدائد اوضاع و احوال آنان از زبانشان نقل فرموده است که در آن شدائد احوال و اوضاع خدای تعالی را به اسمی خاص و دعائی

٩٤ - من يستعمل عقله في صنع سَكِينَةٍ واحدة على الأقل حيث صُنِعَتْ كل من شفرتها ومقبضها بوفق الأخرى، يدعن أن نظام الوجود تُديره الحياة والعلم والقدرة والتدبير والإدارة بحيث خُلِقَ من كل نوع مذكَرٌ ومؤنثٌ بوفق بعض، وإلا فكيف يعلم النيترون والبروتون أن يخلقا بهذه الخِلقة العجيبة زوجين موافقين لبعضهم البعض.

٩٥ - من وضع قدمه في منزل اليقظة وهو عارف بمنطق الوحي يَلِقُ له أن يقرأ القرآن الكريم دَوْرَةَ بدقّة. بهذا العنوان:

- أن ينتخب الأسماء التي يصف الله تعالى بها نفسه، وأيضاً ما يناديه الملائكة به (أي ما ينادي الملائكة الله به)، وأيضاً دعاء الأنبياء والاولياء الذي نقله الله سبحانه عن ألسنتهم في شدائد أوضاعهم وأحوالهم حيث نادوا الله تعالى في تلك الأحوال والأوضاع الشديدة باسم خاصٍ ودعاء مخصوص،

مخصوص خوانده‌اند انتخاب کند.

چه اینکه نمونه آن شدائد احوال برای دیگران به فراخور قابلیت و شرائط زمانه و روزگار آنان پیش می‌آید، و کأن هریک از آن اشخاص و حالات عنوان نوعی دارد که در هر کوره و دوره و در هر عصر و زمان در دیگران طوری ظهور و بروز می‌نماید، این کس نیز در پیش آمده‌های زندگی خود که مشابه با آن حالات است خداوند را بدان اسم و دعا و ذکر و مناجات بخواند و آنرا وسیلت نجات و سعادت خود قرار دهد، چنان که از تدبیر و غور در بسیاری از آیات، و تأمل و دقت در بسیاری از روایات حثّ و تحریص بدین دستور العمل استفاده می‌شود، و رساله «نور علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور» ما را در این مطلب اهم، اهمیت بسزا است.

مثلاً چون انسان یونسی مشرب شده است خدای جلّ جلاله را به ذکر یونسی بخواند که: «لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین».

لأنَّ نظير تلك الأحوال الشديدة يعرض للآخرين بحسب لياقة وقابلية وشرائط زمانهم وعصرهم، وكان كلاً من أولئك الأشخاص والحالات لها عنوان نوعي بحيث تظهر وتبرز في كل إقليم ومرحلة وفي كل عصر وزمان بصورة ما في الآخرين، هذا الشخص أيضاً ليدعُ الله في حوادث حياته المشابهة لتلك الحالات بذلك الاسم والدعاء والذكر والمناجاة وليجعل ذلك وسيلة نجاته وسعادته، كما يستفاد من التدبُّر والغور في الكثير من الآيات والتأمل والدقة في الكثير من الروايات الحث والتحرير على أسلوب العمل هذا، ورسالتنا [نور على نور در ذكر وذاكر ومذكور] (نور على نور في الذكر والذاكر والمذكور لها أهمية خاصة في هذا المطلب الأهم.

مثلاً عندما يصير الإنسان «يونسى المشرب»
ينادي الله جلَّ جلاله بالذكر اليونسى حيث: [لا إله إلا أنت سبحانك إنى كنت من الظالمين]. وعندما

و چون ایوبی مشهد شده است حق تعالی را به
ندای ایوبی نداء کند که:
« رَبِّ اَنْتَ مَسْنِي الضَّرَّ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ »
و علی هذا القیاس.

۹۶- آن که در تعیش خود بیندیشد، ابنای نوع خود را
در خدمت خود بیند، پس دور از انصاف است که او
نیز عضو فعالی از پیکر اجتماع نباشد و بدان خدمت
نکند که ناچار باید بار خود را بردوش دیگران نهد، و
کَلَّ بر آنان باشد و «شَرَّ النَّاسِ كَلَّ النَّاسِ» را نادیده
بگیرد.

۹۷- آن که در احوال والدین نسبت به اولاد تأمل کند
می بیند آنچه که از پدر و مادر در حق فرزند است
رحمت است، و پیش آمدن خشم بر وی بر اثر
گستاخی فرزند و نافرمانی اوست.
از اینجا به معنی «یا من سبقت رحمة غضبه» پی

يصير «أَيُّوبِي المَشْهَد» ينادي الحق تعالى بالنداء
الأيوبي حيث:
- [رَبِّ إِنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ]
وعلى هذا القياس.

٩٦ - من يتأمل في تعيُّشه، يَرَّ أن أبناء نوعه في خدمته،
إذن بعيد عن الإنصاف أن لا يكون هو أيضاً عضواً
فعالاً من جسد المجتمع وأن لا يخدمهم حيث لا
مفر حينئذٍ من أن يضع حِمْلَهُ على عاتق الآخرين
ويكون كلاً عليهم وأن يغمض طرفه (أي لا يدير
الإهتمام) عن [شَرِّ النَّاسِ كُلِّ النَّاسِ].

٩٧ - من تأمل في أحوال الوالدين بالنسبة للأولاد يَرَّ أن
كل ما يصدر من الأب والأم في حق الابن رحمة،
وعروض الغضب عليه يكون بسبب جسارة الابن
ومخالفته الأوامر. من هنا يصل إلى معنى [يا من
سبقت رحمته غضبه]، ويرى نفسه مظهر هذا الاسم

برد، و خود را مظهر این اسم شریف بیند، و به اصیل
بودن جنت و طاری بودن جهنم آگاه شود.

۹۸- آن که در قرآن و انسان تعقل کند، قرآن را سفره پُر
نعمت رحمت رحیمیه الهی، و وقف خاص انسان
یابد، هم آن را بی پایان یابد که کتاب الله است:
«قل کلّ يعمل علی شاکلته».

و هم این را که حدیقف برای او نبود، چنان
سفره برای چنین کسی گسترده است.

قرآن حروف آن اسرار، کلمات آن جوامع
کلم، آیات آن خزائن، سوره‌های آن مدائن حکم،
مدخل آن باب رحمت «بسم الله الرحمن الرحيم»،
وقف خاص مخلوق فی احسن تقویم، واقف آن
رحمن و موقوف علیه آن انسان است.

و با توجه بدین که علم و عمل انسان سازند و
جزاء نفس عمل است و صورت هر انسان در آخرت
نتیجه عمل و غایت فعل او در دنیا است.

الشريف، ويصبح عالماً بأصالة الجنة وطربان
جهنم.

٩٨ - من يتعقل في القرآن والإنسان، يجد القرآن مائدة
مليئة بنعمة الرحمة الرحيمية الإلهية، ووقفاً خاصاً
للإنسان.

ويجد ذلك (أي القرآن) بلا نهاية حيث هو
كتاب الله [قل كل يعمل على شاكلته]؛ وكذلك
يجده (أي الإنسان) أنه لم يكن له حدٌ «يقف»
افترش (أو طرح) مثل هذه المائدة (أو السفرة) لمثل
هذا الشخص (أي الإنسان).

القرآن حروفه أسرار، كلماته جوامع الكلم، آياته
خزائن، سُورُهُ مدائن الحكيم، مدخله باب رحمة بسم
الله الرحمن الرحيم، وقفٌ خاصٌ لمخلوقٍ في
أحسن تقويم، واقفُهُ رحمن، والموقوف عليه هو
الإنسان.

وبالتوجه إلى هذا المطلب من أن العلم والعمل

به سرگفتار قرآن و نبی و وصی رسد که:
«یس والقرآن الحکیم» (أنا مدينة الحکمة وهي
الجنة وأنت یا علی بابها) (ان درجات الجنة علی عدد
آیات القرآن فاذا کان يوم القيامة یقال لقاریء
القرآن اقرأ وارق).

قرآن حکیم است و آیات او حکمت است و
حکمت بهشت است و درجات بهشت به عدد آیات
قرآنند و جانی که حکمت اندوخته است شهر
بهشت است و ولایت در این شهر

آری ولایت در بهشت است، ولایت زبان قرآن
است، ولایت معیار و مکیال انسان سنج است، و
میزان تقویم و تقدیر ارزش انسانها است.

پس هر کس صحیفه وجود خود را مطالعه کند
که تا چه پایه قرآن است یعنی مدینه حکمت و شهر
بهشت است.

رساله «قرآن و انسان» ما را در این کلمه علیا،
رتبه والاست.

يصنعان الإنسان وجزاء النفس هو العمل وصورة
كل إنسان في الآخرة تكون نتيجة عمله وغاية فعله
في الدنيا، يصل إلى سِرِّ مقولة القرآن والنَّبِيِّ
والوصيِّ حيث: [يس والقران الحكيم - أنا مدينة
الحكمة وهي الجنة وأنت يا عليُّ بابُها - إن درجات
الجنة على عدد آيات القرآن فإذا كان يوم القيامة
يقال لِقاريء القرآن اقرأ وازق].

القرآن حكيمٌ وآياته حِكْمٌ والحكمة جنة
ودرجات الجنة بعدد آيات القرآن والروح الذي
إدْخَرَ الحكمة هو مدينة الجنة والولاية باب هذه
المدينة. نعم الولاية باب الجنة، الولاية لسان القرآن،
الولاية معيار ومكيال الإنسان وميزان تقويم وتقدير
قيمة الناس، إذن فليطالع كل شخص صحيفة
وجوده حتى يرى أنه إلى أي حدِّ هو قرآنٌ أي مدينة
الحكمة ومدينة الجنة.

رسالتنا [قرآن وإنسان] (القرآن والإنسان) ذات

رتبة رفيعة في هذه الكلمة العليا.

۹۹- آن که در ارتباط بی تکلیف و بی قیاس خود با پروردگارش درست بیندیشد، دریابد که صلوة سبب مشاهده است و مشاهده محبوب قرّة عین محب است، لذا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «جعلت قرّة عینی فی الصلوة».

زیرا که صلوة مناجات بین حق تعالی و عبد اوست، و چون صلوة مناجات است ذکر حق است، و ذاکر حق همنشین حق است و حق جلیس اوست، و کسی که جلیس ذاکر خود است او را می بیند و الا جلیس او نیست، لذا وصی (علیه السلام) فرمود: «لم أعبد رباً لم أره» پس صلوة مشاهده و رؤیت است، یعنی مشاهده عیانی روحانی و شهود روحی در مقام جمعی است، و رؤیت عینی در مظاهر فرقی است؛ به عبارت اخصر: مشاهده در مقام جمعی است، و رؤیت در مظاهر فرقی. پس اگر مصلی صاحب بصر و عرفان نباشد که نداند حق تعالی برای هر چیز و از هر چیز متجلی است، حق را نمی بیند.

٩٩ - من يتفكر جيداً في ارتباطه الخالي من التكيف
 والقياس مع ربّه، يكشف أنّ الصلاة سببٌ للمشاهدة
 ومشاهدة المحبوب قوة عين المُحبّ، لذا قال رسول
 الله صلّى الله عليه وآله وسلّم - [جُعِلَتْ قَرَّةَ عَيْنِي
 فِي الصَّلَاةِ] لِأَنَّ الصَّلَاةَ مَنَاجَاةَ بَيْنَ الْحَقِّ تَعَالَى
 وَعَبْدِهِ، وَلَمَّا كَانَتِ الصَّلَاةَ مَنَاجَاةً كَانَتْ ذَكَرَ الْحَقِّ،
 وَذَكَرَ الْحَقِّ جَلِيسَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ جَلِيسُهُ، وَمَنْ يَكُنْ
 جَلِيسَ ذَاكِرِهِ فَهُوَ يَرَاهُ وَإِلَّا لَمْ يَكُنْ جَلِيسَهُ، لِذَا قَالَ
 الْوَصِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ - [لَمْ أَعْبُدِ رَبًّا لَمْ أَرَهُ] إِذَنْ
 الصَّلَاةَ مَشَاهِدَةً وَرُؤْيَةً، أَي مَشَاهِدَةً عِيَانِيَّةً رُوحَانِيَّةً
 وَشُهُودَ رُوحِيَّةً فِي الْمَقَامِ الْجَمْعِيِّ، وَرُؤْيَةً عَيْنِيَّةً فِي
 الْمَظَاهِرِ الْفَرَقِيَّةِ. بِعِبَارَةٍ أُخْصِرُنَا - [هِيَ مَشَاهِدَةٌ فِي
 الْمَقَامِ الْجَمْعِيِّ، وَرُؤْيَةٌ فِي الْمَظَاهِرِ الْفَرَقِيَّةِ]. إِذَنْ إِذَا
 لَمْ يَكُنِ الْمُصَلِّي ذَا بَصَرٍ وَعَرْفَانٍ بِحَيْثُ لَا يَعْلَمُ أَنَّ
 الْحَقَّ تَعَالَى مُتَجَلٍّ لِكُلِّ شَيْءٍ وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ، لَمْ
 يُمْكِنْ أَنْ يَرَى الْحَقَّ.

۱۰۰ - آن که در ارزش تکوینی انسان تعقل کند، او را مکیال هر چیز و میزان قدر و قیمت آن داند، یعنی علم و حس انسانی را معیار معلومات و محسوسات یابد، و ارزش هر موجود را به وجود انسان و بهره بردن وی از آن و به تمدن جامعه انسانی وابسته بیند. این انسان است که در جمیع موجودات و در همه عوالم و مراتب سیر علمی می نماید، و وی را مقام وقوف نیست و به هر رتبه و درجه ای که رسیده است در آن مرتبه توقف نمی کند و به مرحله بالاتر عروج می یابد، و متصف به صفات کمالیه جمیع موجودات می گردد، و بر همه تسلط می یابد، و به حقیقة الحقائق که حیات مطلق و جمال و جلال مطلق است می رسد، و به اذن او که اذن فعلی و اتصاف کمالات وجودی است، می تواند در ماده کائنات تصرف کند و ربّ انسانی شود و خلیفة الله گردد و کار خدائی کند؛ والسلام.

١٠٠ - من يتعقل في قيمة الإنسان التكوينية، يجده مكيال
وميزان قدر وقيمة كل شيء، أي يجد العلم والحس
الإنساني معيار المعلومات والمحسوسات، ويرى
قيمة كل موجود مرتبطاً بوجود الإنسان واستفادته
(أي الإنسان) منه وبالمجتمع الإنساني.

هذا هو الإنسان (فقط) الذي يسير سيراً علمياً
في جميع الموجودات وفي جميع العوالم والمراتب،
وليس له مقام الوقوف (إذا) وصل إلى أي رتبة
ودرجة لا يتوقف في تلك المرتبة ويعرج إلى مرحلة
أرفع، ويصبح متصفاً بالصفات الكمالية لجميع
الموجودات، ويتسلط على الجميع، ويصل إلى
حقيقة الحقائق التي هي الحياة المطلقة والجمال
المطلق والجلال المطلق، وبإذنه الذي هو إذن فعلي
واتصاف بالكمالات الوجودية، يستطيع أن يتصرف
في مادة الكائنات ويصبح رباً إنسانياً ويصير خليفة
الله ويقوم بفعل إلهي. والسلام.

كلمة المترجم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقت ترجمة «مائة كلمة للآملي بالفارسية» بعون الله
وتوفيقه بقلم العبد: «اسماعيل الترابي» راجياً من الله تعالى
أن يتقبل مِنِّي هذا التُّزْرَ اليسير بحسن قبوله [والله يضاعف
لمن يشاء من عباده]، وأن يُهدي ثواب ترجمة هذه الكلمات
النورانية والذُّرر المضيئة لعباده الصالحين لاسيما الإمام
الراحل وشهدائنا الأعرَّاء (رضوان الله تعالى عليهم
أجمعين)، وَمَنْ حَسَّنِي عَلَىٰ هَذِهِ التَّرْجُمَةِ، ذَلِكَ الْعَزِيزُ الْعَالِي،
وَوَالِدِي الْعَزِيزِينَ الَّذِينَ لهما عَلَيَّ مِنَ المَنَّةِ ما لا أُحْصِي عَدَدَهُ
ولا أَقْدِرُ عَلَىٰ ثَنائِهِ. (ربِّ اغفر لي ولو الذي وارحمهما كما
رتباني صغيراً.

وآخر دعوتهم أن الحمد لله رب العالمين.